

مسافر دریا
حضرت محسن بن
علی
(صلوات الله علیهما)

• ص
ا
د
ق

د
ا
و
ر
ي

شناسنامه

فهرست مطالب

تقديم به :

مسافر دریا
آرام ترین پاسخ امواج غمها

او که با شهادتش کشتی بشکسته
ی مادر را
به ساحل نشانده.

به نام خدا

اشاره
قطعاً گلوی تشنه ی دریا بریده
است
ورنه چرا چگونه چنین موج می
زند؟
«اگر آتش بدون شعله
معنایی ندارد ، انسان نیز
بدون وجدان قابلیت انسان
بودن ندارد.»

بغض راه گلویم را سد کرده؛ این بیهوده نیست چرا که دل یاد آور آن خاطره ی شوم است و تو می دانی که همه چیز از یاد رفتنی است حتی ماندگارترین خاطرات، ولی این خاطره نه، هرگز از یاد نمی رود.

... بوی ثانیه های سنگین به مشام می رسید و قلب زمین در زیر پایش می تپید و تن سرد و سخت آهنی اش روی زمین سنگینی می کرد. گامهای داغش را چنان در کوچه های یخ زده از عاطفه کوبید که حرارت آن تا دور دستهای شهر را فرا گرفت. باد فریادش را زوزه می کشید و طنین صدایش با تنهایی خانه گره می خورد و در هم می پیچید. با دهانی آتشفشانی فرو رفته در مردار آز و ابتذال، فریبنده تر از شیطان نخستین، بی خداتر از فرعون و آتش افروز تر از نمرود، دندان های خشم به هم سائید و دهان وقاحت گشود ...

انگار چشم روزگار بر يك طرح
شوم مي لغزید . خدایا آدم
براي سقوط چه شتابي دارد ؟!!!
انگار آن هنگام وجدان او
را نه که وجدان شهر را سيل با
خود برده بود! شهر سوگواران
... نه آشفته کرده موي ، نه
شيون کنند به کوي ، نه ناخن
کشند به روي ، نه فریاد نه
هوار ، نه نه هیچکدام ... !
آري ، بر آسمان رنگ شرم زده
اند و بر دلها نقش سنگ ، آن
بیگانه با خدا زهر کینه و
نفرت در کلامش ریخت و با یاس
به داس سخن گفت . اما نمي
دانست که ، تیغ فریاد برننده
نیست...

چه گویم ؟! اما بعد از
اندکی لهیب سرخ آتش و جویی از
اندوه مذاب ... و بانگ مرتعش
مادر به ماتم فرزند خویش و
دست صنوبر به استغاثه بلند که
اي نامردمان ! من سزاوار این
جفا نیستم ...

« احساس سوختن به تماشا نمي

شود

آتش بگیر تا که ببيني چه مي

کشم »

آن نوزادي كه آهسته بال مي
كشيد ، نرم و سبك ، او كه بجز
يك روح معصوم و يك دل مظلوم
هيچ نداشت ، او كه به مهماني
دنيا مي آمد ولي افسوس كه
سرود زندگاني اش را در آتش و
خون سرود و غريو زندگي اش را
در قالب سكوت ؛ و او كه مسافر
كوچك دريائي علي و فاطمه (سلام الله
عليهما) بود با مادر اينچنين گفت
كه :مادر جان! با تو مي مانم
و با تو به ساحل شهادت مي
نشينم

بايد شمع اين خاطره را بر
زبان آورد يكه و تنها ،تمام
شب بر زبان آتش و بر لبش
فرياد!

چه تلخ است اين خشونت
تقدس يافته !! بايد به آن
طايفه پشت كرد كه پيمان به
قتل آفتاب بستند و دل خورشيد
را شكستند. آنها كه در مه
غليظي از نسيان دست و پا زدند
و در دام تزوير فلك افتادند و
به تقدس معصيت نشستند و از
راه مددكاري بر نخاستند .

و اما در این غریبستان دنیا،
این عقده ی هزار ساله و این
حدیث غربت را باید فرزند
عزیزیش روایت کند و من چشم به
راهی دارم که آن سفر کرده از
آن باز خواهد گشت و جهان گام
عدالت او را شماره می کند ...

یا صاحب العصر ! چقدر بی تو
نشستن در این سکوت و ستوه؟
همین روزهای پژمرده ی نیامدنت
در تنهایی پائیزم

ما که از نسل دل‌های شکسته ایم
آمدن تو را به مناجات نشسته

ایم

این روزها بی تو به فردا نمی
رسند

ای واپسین سپیده که تأخیر
کرده ای

بیا سپیده به گردت طواف خواهم
کرد

به رو سیاهی دل اعتراف خواهم
کرد

و در تمام معابد تمام زندگی
ام

برای دیدن تو اعتکاف خواهم
کرد

اول تا هشتم ربیع الاول 1431
ایام شهادت حضرت محسن (علیه السلام)
اصفهان - صادق داوری
متن اعتراف «نظام»¹ درباره
حضرت محسن (صلوات الله علیه)

سند شماره یک
شهرستانی (متوفی 548) از قول
وی نقل می کند:

إِنَّ عَمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ
الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْجَنِينَ مِنْ
بَطْنِهَا.²

عمر در روز بیعت چنان ضربه ای
بر شکم فاطمه کوبید که وی
جنین را از شکمش فرو انداخت.

سند شماره دو

1 : ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معتزلی
(متوفی 231) چهارمین شخصیت برجسته ی
معتزله می باشد که در مدرسه ی اعتزال
بصره رشد نموده است .
2 : الملل و النحل ، ج 1 ، ص 57 .

صَفَدِي (متوفی 764) از قول وی نقل می کند:

إِنَّ عَمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ
الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْمَحْسَنَ.¹
عمر در روز بیعت چنان ضربه ای
بر شکم فاطمه کوبید که محسن
را فرو انداخت.

حضرت محسن (صلوات الله علیه) فرزند فاطمه و علی (صلوات الله علیهما) است

◇ طبری - از محمد بن عمار
بن یاسر روایت می کند :
و حملت بالحسن (صلوات الله علیهما) فلما
رزقته حملت بعد أربعين يوماً
بالحسين. ثم رُزقت زينب و أم
كُلثوم، و حملت بمحسن (صلوات الله عليهم
اجمعين).²

حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) حسن (صلوات
الله علیه) را حامله شد، وقتی که او
به دنیا آمد، چهار روز
بعد، حسین (صلوات الله علیه) را حامله
شد، و بعد از حسین (صلوات الله علیه)،
خداوند زینب را به ایشان روزی

1 : الوافی بالوفیات ، ج 6 ، ص 17 .
2 : دلائل الإمامه : 104

فرمود، و سپس اُم کلثوم را و بعد از او، محسن (صلوات الله علیه) را حامله شد.

◇ ابن شهر آشوب روایت کرده است :

أنها ولدت الحسن (صلوات الله علیه) و لها اثنتا عشرة سنة، و أولادها : الحسن و الحسين، و المحسن (صلوات الله عليهم اجمعين) سقط.¹

فاطمه (صلوات الله علیها) در سن دوازده سالگی، حسن (صلوات الله علیه) را به دنیا آورد و فرزندان فاطمه، حسن و حسین (صلوات الله علیهما) و محسن (صلوات الله علیه) - که سقط شد - هستند.

◇ نسابه عمري این روایت را در کتاب مناقب آورده که برگرفته از کتاب شافی است؛ صاحب کتاب نوادر نیز آن را نقل کرده است :

أنه وُلد من فاطمه (صلوات الله علیها) الحسن و الحسين (صلوات الله علیهما)، و المحسن (صلوات الله علیه) سقط،

1 : مناقب آل ابی طالب 3 : 304

و زينب الكبرى و أم كلثوم
الكبرى (صلوات الله عليهم اجمعين) .¹

فرزندان فاطمه (صلوات الله عليها) حسن و
حسين و محسن - که سقط شد - و
زينب الكبرى و أم كلثوم الكبرى (صلوات
الله عليهم) مي باشند .

◊ ابن حجر عسقلاني از ابن
عباس روايت مي کند :
هي سيده نساء العالمين
، تزوجها علي (صلوات الله عليه) . . ولدت
له الحسن و الحسين و المحسن و
زينب و رقيه و ام كلثوم .²

او - فاطمه (صلوات الله عليها) - سرور
بانوان تمام جهانيان است ، پس
براي علي حسن و حسين و محسن و
زينب و رقيه و ام كلثوم (صلوات الله
عليهم) را به دنيا آورد .

◊ شمس الدين محمد بن طولون
دمشقي حنفي مي گويد :
ولعلي (رض) (صلوات الله عليه) من
الولد: الحسن و الحسين و محسن

1 : مناقب آل ابي طالب 3 : 89

2 : سبل السلام 3 : 149 .

و ام كلثوم و زينب (صلوات الله عليهم)
الخ ...¹

حسن و حسين و محسن و ام
كلثوم (صلوات الله عليهم) از فرزندان
علي (صلوات الله عليه) هستند .

◊ محمد بن حبان بن احمد ابي
حاتم تيمي بستي مي گويد:
كان لعلي بن أبي طالب خمسـه و
عشرون ولدا ، من الولد: الحسن
و الحسين و محسن و ام كلثوم
الكبري و زينب الكبري ، و
هـولاء الخمسه من
فاطمه (صلوات الله عليهم).²
براي علي بن ابي طالب (صلوات الله عليه)
بيست و پنج فرزند بود ؛ از
جمله ، حسن و حسين و محسن و
ام كلثوم و زينب ؛ اين پنج تن
از فاطمه (صلوات الله عليهم) هستند .

1 : الأئمة الاثنتا عشر : 58 .

2 : الثقات ابن حبان 2 : 304 .

کلام حق تعالی در ستایش

محسن (صلوات الله علیه)

◇ امام صادق (علیه السلام) فرمود

:

هنگامی که روز قیامت شود ،
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوانده می
شود ، پس حضرت در حالی که
ردای قرمزی پوشیده است ، طرف
راست عرش می ایستد .

آن گاه ابراهیم (صلوات الله علیه) خوانده
می شود و در حالی که ردای
سفیدی پوشیده ، در طرف چپ عرش
می ایستد . (وبعد از این که
ائمه (صلوات الله علیهم) و شیعیان آن ها
خوانده شدند...) آنگاه
فاطمه (صلوات الله علیها) همراه با زنان
و مردان ذریّه اش و شیعیان
خوانده می شود ، پس بدون حساب

داخل بهشت می شوند ؛ آن گاه
 منادی از بطون عرش از جانب
 پروردگار با عظمت و آن جایگاه
 رفیع ندا می دهد : ای محمد !
 بهترین پدر ، پدر تو باشد ، و
 او ابراهیم (صلوات الله علیه) است . و
 بهترین برادر ، برادر تو است ،
 و او ست علی بن ابی طالب (صلوات الله
 علیه) ؛ و بهترین فرزندان ، دو
 فرزند تو هستند ، و آن دو حسن
 و حسین (صلوات الله علیهما) اند ، و
 بهترین جنین ، جنین تو است و
 او محسن (صلوات الله علیه) می باشد .¹

«محسن» از نامهای خداوند متعال است

◇ صدوق روایت کرده است :
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر
 المومنین (صلوات الله علیه) فرمود : در آن
 زمان که خداوند متعال آدم (علیه
 السلام) را خلق فرمود ، .. آدم (علیه

1 : تفسیر قمی 1 : 128 ، بحار 7 : 328

(السلام) با يك طرف صورتش به عرش نگاه کرد ، در آن جا پنج سطر را دید ؛ عرض کرد : پروردگارا ! اینان چه کسانی هستند ؟ پروردگار (عزّ و جل) فرمود : ... و چهارم این که ، من محسن هستم و این حسن (صلوات الله عليه) است .¹

چه کسی نام محسن (صلوات الله عليه) را برگزید؟

◊ شیخ صدوق و مجلسی و شیخ کلینی از طریق برخی اصحاب خود ؛ از ابي بصیر ، روایت کرده اند که امام صادق به نقل از پدرانش (صلوات الله عليهم) فرمود :
امیر المومنین (صلوات الله عليه) فرمود :

برای فرزندان خود نام انتخاب کنید و اگر نمی دانید که پسر است یا دختر ، آنها را به نامهایی که بین پسر و دختر مشترك است ، بنامید . همانا فرزندان که از شما سقط می شوند ، اگر در دنیا برای آنها نامی انتخاب نکرده باشید ، وقتی روز قیامت شما را ملاقات

1 : معانی الاخبار 56 / ح 5

می کنند ، به پدر می گویند
:چرا برای ما نامی قرار
ندادید، در حالی که پیغمبر(صلی الله
علیه و آله) برای محسن، پیش از این
که به دنیا بیاید، نامی قرار
داد .¹

◊ شیخ صدوق روایتی را نقل
کرده و در آن تصریح شده است به
این که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به
امر الهی فرزندان امیر
المومنین(صلوات الله علیه) :حسن و
حسین(صلوات الله علیهما) را نام گذاری
فرمود .

(و راوی گفت :جبرئیل (علیه
السلام) فرود آمد و ...).
از این رو ، فیروز آبادی می
گوید :شُبْر ، بر وزن بَقْم و
شُبیر بر وزن قُمیر و مُشَبْر بر
وزن محدث ؛ فرزندان هارون(علیه
السلام) هستند و پیغمبر(صلی الله علیه و
آله) به یاد آنان ، حسن و حسین
و محسن(صلوات الله علیهم) را نام
نهاد.²

1 : علل الشرایع 2 : 464
2 : بحار 43 : 238 / ح 3 و 37 : 37 / ح 4 ،
لسان العرب 4 : 393 ، تاج العروس 3 : 289

◇ فیض کاشانی (رحمه الله علیه) می گوید :

... عمر به قنفذ بن عمران دستور داد تا با تازیانه ای که در دستش بود، فاطمه (صلوات الله علیها) را بزند، قنفذ هم آن قدر با تازیانه به پشت و پهلوی مبارك حضرت زد تا این که توانست فاطمه (صلوات الله علیها) را از علی (صلوات الله علیه) جدا کند. جای ضربات تازیانه بر بدن مبارك و شریف فاطمه (صلوات الله علیها) باقی ماند، و آن ضربه ها در سقط شدن جنینی که فاطمه (صلوات الله علیها) حامله بود، بیشترین تأثیر را داشت، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نام او را محسن (صلوات الله علیه) گذاشته بود.¹

حضرت محسن (علیه السلام) از ما اهل بیت (صلوات الله علیهم) است، نه از دیگری

1: نوادر الاخبار 183، علم الیقین فی اصول الدین 686 و 688

◇ مفضل به امام صادق (صلوات الله
 عليه) عرض کرد : مولاي من ! آیا
 سوالي بپرسم ؟
 فرمود : بپرس . گفت : مولاي من
 ! چه مي گوئيد درباره ي
 فرمايش حق تعالي : (و إِذَا
 الْمُؤَدَّة سُنَلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) ؟
 فرمود : اي مفضل ! عامه مي
 گویند که آن درباره هر جنيني
 از اولاد مردم است که مظلومانه
 کشته مي شود .
 مفضل گفت : آري ، مولاي من ؛
 اکثرشان چنين مي گویند .
 فرمود : واي بر آنها ، از کجا
 مي گویند که آيه براي آن
 هاست ؟ اين آيه در قرآن ، فقط
 مخصوص ماست ، و آن محسن (صلوات الله
 عليه) است ؛ چرا که او از ماست
 و خداوند مي فرماید : (بگو من
 از شما براي رسالتم چيزي نمي
 خواهم ، جز دوستي با خويشان
 نزديکم) و همانا که آن « مؤدّه
 » از اسامي مؤدّه است ، پس از
 کجا مي گویند که براي هر
 جنيني از اولاد مردم است ؟! و
 آیا مؤدّه و نزديك بودن به
 رسول خدا (صلي الله عليه و آله) براي غير
 ما هم هست ؟! (اي مفضل ، به

خداوند(عزوجل) قسم که منظور از جنین ؛ محسن(صلوات الله عليه) است ؛ چرا که او از ماست و نه غیر ، پس هر که غیر این را بگوید ، تکذیبش کنید .¹

محسن (صلوات الله عليه) اولین مقتولین است که در قیامت در باره ی قاتلانش حکم می شود

این فضل بزرگ از جانب خداوند متعال برای محسن(صلوات الله عليه) و مخصوص ایشان است . در قیامت کبری که در آن همه ی آفریدگان از اهل آسمان و زمین حاضر می شوند ، اولین محاکمه برای یاری محسن(صلوات الله عليه) نسبت به قاتلان او برپا می گردد .

◇ جعفر بن محمد قولویه قمی ، از امام صادق(صلوات الله عليه) روایت می کند ،
هنگامی که پیامبر(صلي الله عليه و آله) به معراج رفت ، به ایشان گفته شد :خداوند(عزوجل) تو را در سه

1 : بحار 53 : 23 / ح 1 ، عوالم 11 : 441

چیز می آزماید برای این که ببیند صبر تو چگونه است. عرض کرد: پروردگارا! در برابر امر تو تسلیم... (در ادامه روایت می آید که:) اما سومی آن: قتل و کشتاری است که بعد از تو به اهل بیت می رسد! اما آنچه از امتت به برادرت - علی (صلوات الله علیه) - می رسد شماتت و بی احترامی: توبیخ و محرومیت؛ دشمنی و مخالفت با او؛ بدین ترتیب ظلم و ستم بر او سرازیر کنند تا این که در آخر او را به شهادت رسانند.

عرض کرد: پروردگارا! تسلیم امرت هستم و قبول کردم و توفیق و صبر در آن را از تو خواهم.

اما دخترت؛ به او ستم می شود و از حقوقش محروم می گردد. آن ها حقش را غاصبانه از او می ربایند؛ همان حقی که تو برای او قرار می دهی، و او را در حالی که باردار است، می زنند، و بدون این که از او اجازه بگیرند، داخل حریم و منزلش می شوند. آن گاه بدون مراعات حرمتی، با کمال

ناسپاسي خوار و ذليلش مي
شمارند ، و وقتي مانعي در
مقابل جنايت هاي خود نمي
بينند ، چنان او را مي زنند
که بچه ي در شکمش سقط مي شود
و خودش هم از شدت آن ضربه ها
به شهادت مي رسد. عرضه داشت
: ما از جانب حق متعاليم و سوي
او باز مي گرديم ، پروردگارا
! قبول کردم و تسليم ؛ البته
از خودت هم توفيق و صبر بر
اين مصيبتها را مي خواهم ...
اما دخترت ، او را در عرش
خودم جاي دهم ؛ به او گویند :
خداوند با خواستت در خلقتش حکم
کند ؛ پس هر که به تو و پسرت
ظلم کرده ، هر طور که دوست
داري ، براي حکم کن ، من
حکمت را درباره ي او جاري کنم
و وقتي قيامت بر پا شود ، هر
که به او ستم کرده است به پا
ايستد ، امر کنم او را به آتش
دوزخ ببرند ، طبق فرمايش الهي
ظالم در آن روز گوید : چه
حسرتي دارم به سبب کوتاهي که
در باره ي جنب الله (عليه صلوات الله
عليه) کردم ، او آرزو کند که
دوباره به دنيا برگردد. ظالم

در آن روز سر انگشتان خود را
با دندانهایش بگزد و بگوید :
اي كاش ! راه پیامبر (صلي الله عليه و
آله) را بر مي گزیدم . واي بر من
، اي كاش ! فلاني را دوست خود
نمي گرفتم ، و تا وقتي كه پيش
ما آید ، مي گوید : كاش بين من
و تو فاصله ي بين مشرق و مغرب
بود ، بد همنشيني بود ، و
امروز شمارا هيچ نفعي نخواهد
بخشيد ؛ چرا كه ظلم كرديد ؛
شما در عذاب شريك هستيد ،
ظالم گوید : آيا درباره ي
اختلافات ، خودت حكم مي كني يا
حكم را به ديگري واگذاري ؟ به
آن ها گفته شود : بدانيد كه
لعنت خداوند بر ستمكاران است
، آناني كه راه حق را بسته ،
و قصد انحرافش را دارند و
آخرت را نمي پذيرند .
و اولين كسي كه درباره قاتل
او حكم مي شود ؛ محسن (صلوات الله
عليه) است ، بعد درباره قنفذ ؛ او
و اربابش را بياورند و با شلاق
هاي آتشين بزنند ؛ اگر يكي از
آن شلاق ها بر دريا ها زده شود
؛ يقيناً از مشرق تا مغرب به
جوش آيد ، و اگر بر كوه ها ي

دنیا فرود آید ، ذوب و یا خاکستر شوند ؛ آن ها را با آن می زنند ، آن گاه علی (صلوات الله علیه) در پیشگاه الهی برای مخاصمه ی با چهارمی حاضر شود؛ آن سه را در چاهی اندازند و درش را بگذارند و نه دیده شوند و نه ببینند .

طبق فرمایش خداوند ، پیروان و دوستان آن ها می گویند ، به ما نشان بده آنانی را که از جن و انس ، ما را به گمراهی کشاندند؛ آن ها را زیر قدمهای ما قرار بده ، چون از پست ترین افرادند .

خداوند متعال می فرماید : (آن هیچ نفعی شما را نمی رساند ، وقتی شما ظلم کردید ، تمام شما در عذاب مشترک اید) .

در آن هنگام ناله و زاری می کنند و نعره سر می دهند ؛ پس در حالی که محافظانی مراقب آنها هستند ، به زحمت ، خود را نزدیک حوض می رسانند و به امیر المومنین (صلوات الله علیه) التماس می کنند که ما را ببخش و از آب حوض کوثر هم به ما بنوشان و از این رنج رهایمان ساز .

به آنها گفته می شود: (وقتی او را مستمسک و مایه ی تقرب به حق تعالی دیدند، چهره ی افرادی که کافر بودند سیاه گشت ، به آنها گفته شود ، این همان کسی است که شما مدعی مقام او بودید) - به امیر المومنین بودن - (تشنه و عطشان به سوی آتش باز گردید ، شما جز آب جوشان دوزخ و چرک و خون جراحات اهل عذاب ، چیز دیگری ننوشید ، و شفاعت شفاعت کنندگان هم هیچ فایده ای شما را نبخشد).¹

محسن (صلوات الله علیه) یکی از مصادیق سر مستودع می باشد

◊ دعای مشهوری است که :
(اللهم إني أسألك بحق فاطمه و أبيها ، و بعلمها و بنيتها ، و السر المستودع فيها ، أن تصلي علي محمد و آل محمد ، و أن

1 : كامل الزيارات 551 ، الجواهر السنیه
288 - 292 .

تفعل بي ما أنت أهله ، و لا
تفعل بي ما أنا أهله).

(خدایا ، از تو می خواهم به
حق فاطمه و پدرش ، و همسر و
فرزندانش ، و سر به ودیعه
نهاده در او ، که درود فرستی
بر محمد و خاندان محمد ، و با
ما چنان رفتار فرمایی که
شایسته ی تو است ، نه چنان که
ما سزاوار آنیم).

بدون شك ، یکی از معانی سر
مستودع ، شاهزاده ی شهید ،
محسن (صلوات الله علیه) است ، به قرینه
ی قول (فرزندانش) ، و تأیید
دیگر این که : شیخ جلیل ابن
شهر آشوب در کتاب *متشابه القرآن*¹
مستودع را چنین معنی کرده
: قرار داده شده در يك محل
موقتی ، هم چون بچه ی در شکم
؛ پس مراد از فرزندان ، حسن و
حسین (صلوات الله علیهما) هستند ؛ چون آن
دو به دنیا آمدند و ظاهر در
دعا هم همین است . (البته تمام
ائمہ (صلوات الله علیهم) شامل فرزندان

1 : متشابه القرآن 1 : 27 .

آن بانو می شوند ؛ حتی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) .

می شود مراد از سر مستودع حضرت محسن (صلوات الله علیه) شهید باشد ؛ چون مصداقی از سر مستور بود . فاطمه (صلوات الله علیها) حجت بزرگ الهی ، صاحب اسرار و حقایق فاطمیه و حقیقت شب قدر است ، و خلائق از درک حق معرفتش عاجز و ناتوان اند ؛ برای همین هم او را فاطمه نامیدند ، او صاحب سر مستودع است ، و یکی از معانی سر مستودع ، محسن شهید می باشد که جنین و مستور بوده و کسی او را در دنیا ندیده ، چون قبل از این که به دنیا آید شهید شد . آری ، محسنی که برای پدرش علی بن ابی طالب (صلوات الله علیهما) گنجی است در بهشت ، برای مادرش فاطمه (صلوات الله علیها) سر مستودع می باشد. از این جا معلوم می شود سر این که خداوند ، نام او را محسن نامیده است ، چیست ؛ چرا که محسن، اسمی از اسمهای حق تعالی بوده است و از طرفی هم احدی ذات او را نمی شناسد و هیچ چشمی او را نخواهد دید ؛

چون او جسم نیست . و محسن بن فاطمه (صلوات الله علیهما) هم چنان که حقش بود ، از جانب مردم شناخته نشد ، و دنیا در حق او ستم و نیرنگ کرد ، در حالی که او سري پوشیده ماند .

◊ در اثنای حدیثی که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده آمده است:

يك روز پیامبر (صلي الله عليه و آله) نشسته بود که فاطمه (صلوات الله علیها) به سمت ایشان آمد ، وقتی حضرت او را دید ، گریست ، آنگاه فرمود : عزیزم ، دخترم ، نزد من بیا ، بیا نزد من ، و او را در مقابلش نشاند . و بعد از آن ، درباره ی علت گریه اش فرمود ، وقتی او را می بینم ، آنچه بعد از من بر سرش می آورند را در خاطر می گذرانم ؛ گویی می بینم چگونه ذلت ، وارد خانه اش شده ؛ و رعایت حرمتش نشده ؛ حقش غصب شده ؛ و ارثش منع گشته ؛ و پهلویش شکسته ؛ و فرزندش سقط شده ؛ او فریاد می زند : ای محمد به فریادم برس ! اما کسی کمکش نمی کند ؛ یاری

مي طلبد ، و كسي او را در نمي يابد ؛ از آن به بعد ديگر غمگين و مصيبت زده و گريان است ... او اولين شخص از خاندانم است كه به من مي پيوندد ؛ پس با حزن و مصيبت و غم نزدم مي آيد ؛ حقش غصب شده و كشته شده ؛ آن گاه من مي گويم : خدایا ! لعنت كن هر كه به او ظلم كرد ، و عذاب فرما هر كه حقش را غصب كرد ، و ذليل كن هر كه ذليلش كرد ، و در آتش جاويدانش كن هر كه آن قدر بر پهلوهايش زد كه بچه اش كشته شد، و بعد فرشتگان مي گویند: آمين ...¹

◊ ابن عباس مي گوید :

وقتي ارتحال رسول خدا (صلي الله عليه و آله) نزديك شد ، آن قدر گريه كرد كه محاسن مباركش خيس گشت ، از او سوال شد : اي رسول خدا (صلي الله عليه و آله) چرا مي گرييد؟ فرمود : به خاطر فرزنداني كه گريه مي كنم و آنچه اشرار امت من بر سر آنها مي آورند ،

1 : امالي صدوق 99 - 101 ، ارشاد القلوب
295

گویی اکنون فاطمه (صلوات الله علیها) را
می بینم که بعد از من چه ظلم
هایی بر او روا می دارند ، او
فریاد می زند :
پدر جان ! ای پدر جان ! ولی
هیچ يك از اتم او را كمك نمی
کند...¹

اما بعد از شهادتش ، این امام
صادق است که طبق بیان مفضل ،
آن قدر در مصیبت محسن (صلوات الله
علیه) می گرید که محاسن مبارکش
از اشك خیس می شود آنگاه می
فرماید :

روشن مباد چشمی که وقتی
مصیبت‌های محسن (صلوات الله علیه) را می
شنود نگرید . و مفضل هم به
شدت می گرید ...

◊ در احوالات حضرت ابي جعفر
امام باقر (صلوات الله علیه) آمده که :
هر موقع گرمای تب ایشان را
فرا می گرفت ، آب سرد طلب می
کرد ؛ آن گاه با صدای بلند
فریاد می زد، به گونه ای که
صدایش از پشت در خانه شنیده

1 : امالی طوسی 188

می شد: ای فاطمه دختر محمد (صلی
الله علیه و آله) ²!

خداوند تعالی ذکر مصیبت محسن و مادرش (صلوات الله علیهما) را بیان فرمود

◇ در حدیث قدسی خداوند به
پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:
اما دختری ، پس به او ظلم می
شود و حقش را - که تو برای او
قرار میدهی - غضب می کنند ،
او را در حالی که باردار است
می زنند ، و در حریم قدس و
منزل او بدون هیچ اجازه ای
داخل می شوند ، آن گاه قدر آن
بانوی مقدس را هیچ پاس نمی
دارند و احترام او را مراعات
نمی کنند و مانعی هم در مقابل
خود نمی بینند . در نهایت ،
به سبب شدت ضربات وارده ، بچه
اش سقط می شود ؛ و خودش بر
اثر آن ضربه ها بعد از مدتی
به شهادت می رسد ¹ .
روایت زیر به برخی از این
حقایق دلالت دارد :

1 : کامل الزیارات 332 - الدّمعه السّاکبه ص
96 (مخطوط).

◇ عبد الجليل قزويني مي
گويد :

(إن عمر مَرَّقَ صحيفه فاطمه (صلوات
الله عليها) حول فذك ، و ضربها علي
بطنها ، ثمّ منعوها¹ من
البكاء علي أبيها)

به راستي عمر نامه ي فاطمه (صلوات
الله عليها) را كه درباره ي فذك بود
، پاره كرد ؛ و به پهلوي او
ضربه زد ؛ در ضمن ، مانع
سوگواري او براي پدرش هم شد .

◇ عمر در نامه اش به معاويه
نوشته :

... با لگد ببه در خانه زدم و
فاطمه بين در و ديوار بود ،
در اين حال آن چنان محكم در
را به او فشار دادم كه گوشت و
استخوان بدنش بين در و ديوار
له شد ؛ به در چسبيد و ميخ آن
به بدنش فرو مي رفت ؛ چنان
فريادي زد كه گمان كردم مدينه
زير و رو شد . مي گفتم : پدر
جان ! اين رفتارشان با جگر

1 : النفص 302 .

گوشه و دخترت است . آه ، فضّه
 ! مرا دریاب ؛ به خدا قسم ،
 بچه ام را کشتند . او به
 دیوار تکیه داده بود و صدای
 ناله اش را که از درد به خود
 می پیچید ، می شنیدم .
 این جا دیگر در را - از روی
 فاطمه (صلوات الله علیها) - کنار زدم و
 داخل خانه شدم ، دیدم
 فاطمه (صلوات الله علیها) - از فرط بی
 حالی - با صورت به طرف من می
 آید و بر زمین می افتد ، چشم
 هایم را بستم و از روی مقنعه
 چنان سیلی بر صورتش زدم که
 گوشواره هایش کنده شد و روی
 زمین افتاد .¹

◇ طبرسی روایت کرده است:
 امام حسن (صلوات الله علیه) به مغیره بن
 شعبه در نزد معاویه فرمود:
 « .. تو فاطمه ، دختر رسول
 خدا (صلی الله علیه و آله) را چنان کتک
 زدی که آنچه در شکم مطهرش بود
 ، سقط شد ؛ انجام عمل زشتت به
 این جهت بود که خواستی رسول
 خدا (صلی الله علیه و آله) را خوار کنی و

1 : الهدایه الکبری 417 - عوالم العلوم 11 :
 . 408

مخالف خود را با خلافت او نشان
 دهی و حرمت فاطمه را هتک
 نمایی؛ با این که رسول خدا (صلی
 الله علیه و آله) درباره ی او فرموده
 بود: تو سرور زنان بهشتی. ای
 مغیره خدا تو را سوی آتش می
 برد ..»¹

غصب آشکار حق مسلم امّ المحسن فاطمه (صلوات الله علیهما) در ایام شهادت محسن (صلوات الله علیه)

◇ ابن قولویه قمی از امام
 صادق (صلوات الله علیه) روایت می کند:
 زمانی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به
 معراج سیر داده شد، به ایشان
 گفته شد: خداوند (عزّ و جل) تو را
 در سه چیز امتحان می کند
 ، برای این که ببیند صبر تو
 چگونه است... اما دختری، به
 او ظلم می شود و از حقش محروم
 می گردد و حقش را غاصبانه از
 او چنگ می زنند همان حقی که
 تو برای او قرار داده بودی.²

1 : بحار 43 : 197 .

2 : کامل الزیارات 332 - عوالم العلوم 11 :

◇ شیخ صدوق به نقل از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

دخترم فاطمه (صلوات الله علیها) که بانوی تمام زنان عوالم، از اولین و آخرین است... و به راستی که من هرگاه او را می بینم، یاد آورم آنچه بعد از من بر سر او می آورند. گویی که الان او را می بینم، در حالی که ذلت را به داخل خانه اش بردند و حریم حرمتش را پاس نداشتند و حقش را غصب کردند و از ارثش او را باز داشتند... خدایا لعن فرما و از رحمت خود دور نما و عذاب کن هر که حقش را غصب کرد و ذلیل نما هر که او را ذلیل شمرد و در آتش جهنم جاودانش گردان، هر که به پهلوهای مبارکش ضربه زد و باعث شد که بچه اش سقط شود. فرشتگان در این حال می گویند: آمین.¹

**اراده ی قطعی بر آتش زدن خانه
یا تهدید به آن با قسم جلاله**

1 : امالی صدوق 176 ، عوالم العلوم 11 : 391 و 392 ، اثبات الهداه 1 : 280 و 281 ، بشاره المصطفی 197-200 .

◊ این روایت در کتاب های شیعه و سنی آمده است که :

ابوبکر ، آن عده ای که از بیعت با او سرپیچی کرده و نزد علی ابن ابی طالب (صلوات الله علیه) در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) جمع شده بودند را در کنار خود ، ندید ؛ از جمله : عباس ، زبیر و سعد بن عباده ؛ پس عمر را به سوی آن ها فرستاد. عمر هم نزد آن ها که در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) بودند آمد و با صدای بلند آن ها را صدا زد . ولی آنها خارج نشدند . در این جا بود که عمر هیزم طلب کرد و گفت : قسم به کسی که جانم در دست اوست ، یا خارج می شوید یا خانه را بر سر هر که در آن است ، به آتش می کشم .

به او گفته شد : ای ابا حفص ! فاطمه (صلوات الله علیها) در آن خانه است او (لعنه الله علیه) گفت : اگر چه فاطمه (صلوات الله علیها) باشد ¹.

1 : اعلام النساء في عالم العرب و الاسلام 4
: 114 - 115 ، الامامه و السياسه 1 : 30 ،

◊ ابن عبد ربه که از مشاهیر علمای اهل سنت است ، در کتاب *العقد الفرید می نویسد*¹ :
 از افرادی که از بیعت با ابوبکر خود داری ورزیدند ؛
 علی بن ابی طالب (صلوات الله علیه) ،
 عباس بن عبد المطلب و زبیر بن عوام بودند . آن ها همه در خانه ی علی (صلوات الله علیه) جمع شدند

این جا بود که عمر بن خطاب به سوی خانه ی علی (صلوات الله علیه) رفت ،
 وقتی آنها جوابی ندادند ، عمر با شعله ی آتشی که در دستش بود ، با یاران علی (صلوات الله علیه) سخن می گفت . در این وقت ، فاطمه (صلوات الله علیها) به عمر فرمود :

ای عمر ! آیا می خواهی خانه ام را به آتش بکشی؟!²

تفسیر عیاشی 2 : 66 ، بحار 28 : 204 / ح 3
 و 31 : 59 ، الکنی و الالقاب 1 : 386 .
 1 : عقد الفرید 3 : 77 .
 2 : تاریخ آل محمد (صلوات الله علیه) یا (تشریح و محاکمه) تألیف : زنگه زوری ، ترجمه میرزا مهدی ادیب

◇ ابن عبد ربّه معتزلي در
 جاي ديگري مي نويسد:
 علي(صلوات الله عليه) ، عباس و زبير ،
 در خانه ي فاطمه (صلوات الله
 عليها) نشستند ، تا اين كه ابوبكر
 ، عمر بن خطاب را به سوي آنها
 فرستاد تا آنها را از خانه ي
 فاطمه (صلوات الله عليها) بيرون كند و
 به او گفت : اگر خودداري
 كردند ، آنها را بکش . او هم
 با شعله اي از آتش به سوي
 آنها رفت تا خانه را با اهلش
 به آتش بکشد ؛ پس فاطمه (صلوات الله
 عليها) او را ملاقات كرد ، و
 فرمود : اي پسر خطاب ! آيا
 آمده اي تا خانه ي ما را آتش
 بزني ؟!
 يا اين كه فرمود : آيا مي
 خواهي در خانه را بر من آتش
 بزني ؟!
 گفت : آري ؛ مگر اين كه داخل
 شويد در آنچه كه امت در آن
 داخل شده اند ... يا اين كه
 گفت : اين كار ، آنچه را كه
 پدر تو آورده است قوي تر مي
 كند .¹

1 : انساب الاشراف 1 : 586 - عقد الفريد 4 :
 259 ، 3 : 64 و 260 و 247 .

زمانی که با ابوبکر بیعت شد ، زبیر ، مقداد و گروهی مخالفت کردند و به سوی علی (صلوات الله علیه) رفتند ؛ او در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) بود ، در آن جا با هم مشورت و کارها را با یکدیگر تقسیم می کردند ؛ پس عمر خارج شد تا این که داخل خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) گردید . و گفت : ای دختر رسول خدا ! هیچ فردی محبوب تر از پدر تو در بین خلق نیست ، و بعد از پدرت ، هیچ کس محبوبتر از تو نزد ما نیست و قسم به خدا که همه ی این ها مانع نمی شود که دستور دهم خانه را به آتش بکشند ؛ اگر این افراد نزد تو جمع باشند.¹

◇ جوهری می گوید :

در روایتی دیگر آمده که سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود هم همراه با آنها در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) بودند ، و آنها جمع شده بودند که با علی (صلوات الله علیه) بیعت کنند ؛ پس

1 : کنز العمال 5 : 651 ، شرح نهج البلاغه
ابن ابی الحدید 2 : 45 .

عمر آمد تا این که خانه را بر آنها بسوزاند ، در این وقت ، عمر ، شمشیر در دست بیرون آمد ، و فاطمه (صلوات الله علیها) نیز بیرون رفت ، در حالی که می گریست و فریاد می کشید ، و از آن به بعد از مردم دوری کرد .¹

◇ عبد الله بن عبد الرحمن می گوید :

عمر شلوارش را محکم بر کمر بست و بر دور شهر راه می رفت و با صدای بلند فریاد می زد : بدانید که با ابوبکر بیعت شده ؛ بشتابید به سوی بیعت با او . مردم هم شتافتند که بیعت کنند . بعداً فهمیدند که گروهی در منزلی پنهان شدند . از این رو تصمیم گرفتند با عده ی زیادی به آن جا بروند و آنها را دستگیر کنند و به مسجد آورند تا از آنها هم بیعت بگیرند . با این تصمیم چند روزی گذشت ، آنگاه تصمیمشان را عملی کردند و همراه با گروه زیادی به منزل علی

1 : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2 : 56 .

شتافتند (صلوات الله عليه) و از او خواستند که بیرون آید، ولی او خارج نشد. عمر هیزم و آتش طلبید و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست، یا خارج می شوید یا خانه را بر سر افرادی که در آن اند، به آتش می کشم.¹

◇ دینوری در کتاب الامامه و السياسه می گوید:

بدن شك عمر آمد و افرادی که در خانه ی علی (صلوات الله عليه) بودند، را صدا زد؛ ولی آنها خارج نشدند. عمر گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست، یا از خانه خارج می شوید و یا آن را بر سر هر که داخلش هست، به آتش می کشم. به او گفته شد:

ای ابو حفص! فاطمه (صلوات الله علیها) در آن خانه است. گفت: اگر چه او هم باشد. دینوری گوید:

... وقتی صدیقه ی کبری (صلوات الله علیها) صدای آنها را شنید، با صدای بلند فریاد کشید: ای

1: عوالم العلوم 11 : 404 ، بحار 28 : 204
/ ح 3 ، الامامه و السياسه 12 ، بلاغات
النساء 4 : 114 ، مرآه العقول 5 : 319 .

پدر جان ! اي رسول خدا ! بعد از شما از ابن خطاب و ابن ابي قحافه به ما چه مي رسد ؟ وقتي مردم صداي او و گريه اش را شنيدند ، گريستند و منصرف شدند ، و نزديك بود قلبشان شكافته شود . اما عمر و هواداران اش همان جا ماندند ، و علي (صلوات الله عليه) را بيرون آوردند ، و سوي ابوبكر راندند .¹

آتش زدن در خانه

◇ در كتاب كنفرا نس علماي بغداد آمده است :
بعد از اينكه ابوبكر با ترساندن و شمشير و تهديد و زور از مردم براي خودش بيعت گرفت ، عمر و قنفذ و خالد بن وليد و ابا عبیده جراح و گروهی دیگر از منافقان را به خانه ي علي و فاطمه (صلوات الله عليهما)

1 : الامامه و السياسه 1 : 30

فرستاد ؛ عمر بر در خانه ي
 فاطمه (صلوات الله عليها) هيزم جمع كرد
 ؛ همان دري كه خيلي اوقات
 رسول خدا (صلي الله عليه و آله) آن جا مي
 ايستاد ، و خطاب به اهل آن مي
 فرمود : سلام بر شما ، اي اهل
 بيت نبوت ! و داخل آن نمي شد
 ، مگر بعد از كسب اجازه . عمر
 همان در را به آتش كشيد .
 زماني كه فاطمه (صلوات الله عليها) پشت
 در آمد تا عمر و هوادارانش را
 مانع شود و برگرداند ، عمر با
 قساوت، فاطمه (صلوات الله عليها) را چنان
 بين در و ديوار فشار داد كه
 فرزندش سقط شد و ميخ در به
 سینه اش فرو رفت . فریاد
 برآورد : اي پدر جان ! اي رسول
 خدا ! ببين بعد از تو ابن
 خطاب و ابن ابي قحافه چه بر
 سر ما آوردند! عمر نگاهی به
 اطرافش كرد و گفت : فاطمه (صلوات
 الله عليها) را بزنيد ! در اين وقت
 بود كه تازيانه ها بر جگر
 گوشه و حبيبه ي رسول خدا (صلي الله
 عليه و آله) فرود آمد ؛ آن قدر كه

بدن مطهرش مجروح و خون آلود
گشت!¹

◇ شهرستانی گوید :
در روزي که مي خواستند از
علي(صلوات الله عليه) بيعت بگیرند ،
عمر آن چنان به پهلوي
فاطمه(صلوات الله عليها) زد که بچه اش
سقط شد. عمر فریاد مي زد
:خانه را با هر که در آن است
، آتش بزنید ؛ این در حالی
بود که در خانه ، جز علي ،
فاطمه ، حسن و حسين(صلوات الله عليهم)
کس دیگری نبود .²

◇ علي بن الحسين هذلي روايت
کرده است :

امير المومنين(صلوات الله عليه) و
شيعیانی که با او بودند ، در
منزل حضرت کاري انجام مي
دادند که پیغمبر(صلي الله عليه و آله) از
ایشان بر انجام آن پیمان
گرفته بود. پس در این زمان
بود که آن جماعت متوجه منزل

1 :مناظرات مقاتل بن عطيه 55 - شرح نهج

البلاغه ابن ابي الحديد 2 : 19

2 : الملل و النحل 1 : 757 ، عوالم العلوم 11

: 416 . احقاق الحق 2 : 374 .

علي (صلوات الله عليه) شدند .. پس بر او
هجوم آوردند ، و خانه اش را
آتش زدند .¹

هجوم به خانه حضرت زهرا (صلوات الله عليها)

◇ جناب جعفر بن محمد قولويه
قمي از حضرت ابي عبد الله (صلوات الله
عليه) روايت کرده است :
زمانی که پیغمبر (صلي الله عليه و آله
) به معراج سير داده شد ، به
ایشان گفته شد :
خداوند (عزَّ و جل) تو را در سه چیز
امتحان مي کند ، براي اين که
ببيند صبر تو چگونه است ؟ ...

1 : اثبات الوصيه 143 ، عوالم العلوم 11 :
417 ، بحار 28 : 308 / ح 50 .

اما دختری ، به او ظلم می شود
و از حقش محروم می گردد و حقش
را غاصبانه از او چنگ می زنند
، همان حقی را که تو برای او
قرار داده بودی ، و در حالی
که باردار است ، او را می
زنند و بدون اینکه اجازه
بگیرند ، داخل حریم و منزل او
می شوند .¹

◇ محقق کرکی گوید :

ناقلین اخبار و مورخین و
خوانندگان آن ، صحت مطلب زیر
را می دانند و روایت کرده اند
: عمر وقتی که همه ی مردم به
جز علی(صلوات الله علیه) با رفیقش -
ابوبکر- بیعت کردند ، به خانه
ی فاطمه آمد که علی(صلوات الله علیهما)
را برای بیعت با ابوبکر ببرد
، و با سخنان تند و غلیظ
دستور داد که چوب بیاورند و
در خانه را با هر که در آن
است ، به آتش بکشند ؛ با این
که در آن ؛ امیر المومنین و
فرزندانش و پناهندگانی همچون

1 : کامل الزیارات 332 - عوالم العلوم 11 :

؛ زیبر و برخی از بنی هاشم بودند.

◇ به نقل واقدي ، ابن عبد ربّه ، ابن حبیب ، هنگامی که علی و عباس بر خلاف مردم از بیعت با ابوبکر ، امتناع کردند ، ابوبکر به عمر گفت : اگر از بیعت خودداری ورزیدند ، آنها را بکش. عمر آمد ، در حالی که در دستانش دسته ای هیزم بود و می خواست خانه را بر آن ها آتش بزند ؛ فاطمه او را دید و فرمود : پسر خطاب ! آمدی خانه را بر ما به آتش بکشی ؟ گفت : بلی .¹

◇ در کتاب بلد الامین و جنة الامان به نقل از مصباح کفعمی دعای شریفی ذکر شده ، و از مواردی که در این دعا آمده این است : (شما خراب کردید خانه ی نبوت را ...) که اشاره دارد به آنچه اولی و دومی از روی دشمنی با علی (صلوات الله علیه) انجام دادند ، و می خواستند خانه ی علی (صلوات الله

1 :نفحات اللاهوت في لعن الجبت و الطاغوت

علیه) را به آتش بکشند و طناب بر گردنش انداختند؛ مثل شتری که طناب به گردنش اندازند؛ و این که در را به بدن فاطمه (صلوات الله علیها) که در سوی دیگرش دیوار قرار داشت، چنان زدند که که محسن (صلوات الله علیه) سقط شد.¹

◇ فاطمه (صلوات الله علیها) وصیت فرمود:

نماز بر من نخوانند کسانی که پیمان حق تعالی و پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) را درباره ی امیر المومنین (صلوات الله علیه) شکستند و در حق من ظلم کردند و ارثیه ی مرا غصب کردند...

با این حال، چوب زیادی بر در خانه جمع کردند؛ آتش آوردند تا هم علی (صلوات الله علیه) را آتش بزنند و هم ما را؛ من پشت در رفتم و آنها را به خداوند متعال و پدرم قسم دادم که از ما دست بردارند و کمکمان کنند؛ اما عمر تازیانه را از دست قنفذ، غلام ابوبکر گرفت و با

1 : بلد الامین 551 - 552 ، علم الیقین 701

آن به بازوی من زد ، آن تازیانه چنان بر بازویم پیچید که جای کبودی مثل بازوبند بر بازویم باقی ماند .

او لگدی محکم به در خانه زد ؛ در به شدت سوی من برگشت ؛ من با این که باردار بودم ؛ به صورت روی زمین افتادم ؛ آتش زبانه می کشید و صورتم را می سوزاند ، آن گاه چنان مشت محکمی به صورتم زد که گوشواره از گوشم کنده و روی زمین پرت شد ، در آن حال درد زایمان را احساس کردم و محسوم که بی هیچ جرمی کشته شده بود ، سقط گشت .

آیا این امت می خواهند بر من نماز بخوانند؟! با این که خدا و پیغمبرش از آنها بیزارند و من هم از آنها بیزارم؟ امیر المومنین هم طبق وصیت فاطمه (صلوات الله علیها) عمل کرد و کسی بر انجام آن آگاه نشد¹ .

◊ علامه مجلسی به نقل از کتاب طرائف سید بن طاووس به نقل

1 : بحار 30 : 348 - 350 / ح 164 .

از کتاب الوصیه نوشته ی شیخ
عیسی بن مستفاد الضریر ،
روایت می کند که : امام موسی
بن جعفر از پدر بزرگوارش (صلوات الله
علیها) روایت فرمود :

وقتی زمان ارتحال رسول خدا (صلی
الله علیه و آله) فرا رسید ، حضرت ،
انصار را فرا خواند و فرمود :
ای گروه انصار ! فراق من
نزدیک شده است ... حضرت در
ادامه فرمود : بدانید که در
خانه ی فاطمه ، در خانه ی من
است ، و خانه ی او ، خانه من
است ، پس هر که هتک کند و
بگشاید آن را ، به راستی که
حجاب حق تعالی را کنار زده
وهتک کرده است .

راوی می گوید: در این جا حضرت
ابوالحسن امام کاظم (صلوات الله علیه)
برای مدت طولانی گریست ؛ پس از
آن ، گریه اش را قطع کرد و
فرمود: به خدا قسم ، حجاب حق
تعالی را هتک کردند ، به خدا
قسم ، حجاب حق تعالی را هتک
کردند ، به خدا قسم ، حجاب حق
تعالی را هتک کردند .¹

1 : بحار 22 : 477 / ح 27 .

◇ پس از رجعت ... ائمه (صلوات الله
 عليهم) ، نزد پیامبر (صلي الله عليه و آله)
 همدیگر را ملاقات کنند و از
 مصیبت‌هایی که در حق ایشان روا
 داشتند ، نزد آن بزرگوار ،
 شکایت برند و بانو هم ستم
 هایی را که به او شده ، از
 جمله قصه ي فدك را بیان کند .
 نیز قصه ي ابوبکر را بگوید و
 این که او خالد و قنفذ و عمر
 بن خطاب و گروهی از مردم را
 فرستاد تا امیرالمومنین را از
 خانه اش سوي سقیفه ي بني
 ساعده خارج کنند؛ تا از آنها
 بیعت ستانند... و جمع هیزم
 فراوان بر در خانه اش ، برای
 سوزانیدن خانه ي امیرالمومنین
 و فاطمه و حسن و حسین و زینب
 و ام کلثوم (صلوات الله عليهم) و فضه و
 آتش افروختن آنها بر در خانه
 ، و خروج فاطمه (صلوات الله علیها) به
 سوي آنها و سخن با آنها از
 پشت در که فرمود : وای بر تو
 ای عمر ! این چه جرئتی است بر
 خداوند متعال و رسولش !؟
 آیا می خواهی که نسل او را
 قطع و نور خدا را خاموش کنی
 ؟! - خداوند نور خود را تداوم

بخشد و زنده دارد - و جسارت
عمر نسبت به فاطمه و کلام او
که گفت: کافي است اي فاطمه!
نه محمد اين جاست و نه ملائکه
به امر او اين جايند که از
طرف خدا امر و نهيي نازل کنند
. و علي هم مثل بقيه ي
مسلمانان ؛ خودت انتخاب کن يا
او خارج شود و با ابوبکر بيعت
کند ، يا اين که همه ي شما را
به آتش مي کشم .

فاطمه (صلوات الله عليها) در حال گريه
فرمود : پروردگارا ! به سوي تو
شکايت مي کنم از نبودن پيامبر
و فرستاده و برگزيده ات ، و
رويکرد امتش به دشمني با ما ،
و منع ما از آن حقي که در
کتابت بر پيامبر مرسلت نازل
کرده اي . عمر گفت : فاطمه !
اين حرف هاي احمقانه ي زنانه
را رها کن . خداوند که نبوت و
خلافت را با هم براي شما جمع
نکرده ؛ و آتش زدن در خانه ؛
و داخل کردن قنقذ (لعنه الله عليه) دستش
را با شتاب براي باز کردن در
خانه ؛ و زدن عمر با شلاق بر
بازوي حضرت ، تا اين که گوشت
دست حضرت سياه و کبود شد ؛ و

محکم زدن به در با لگد به پهلوی مطهر فاطمه (صلوات الله علیها) با این که او محسن را شش ماهه باردار بود؛ و باعث سقط او شد. هجوم عمر، قنفذ و خالد بن ولید به خانه، و سیلی زدن به فاطمه، به گونه ای که گوشواره اش از زیر مقنعه آشکار شد، با این که می شنیدند صدای فاطمه را که با گریه می گفت: وای ای پدر جان! وای ای رسول خدا! دخترت فاطمه را دروغگو شمردند و کتک زدند و بچه اش را کشتند¹.

ابوبکر گروهی را که با او بیعت نکرده و در خانه ی فاطمه نزد علی (صلوات الله علیهما) بودند، در کنار خود ندیدند؛ عباس، زبیر و سعد بن عباده از آن جمله بودند؛ از این رو، عمر را سوی آنها فرستاد. عمر هم سوی آنها رفت و افراد داخل خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) را با صدای بلند فرا خواند؛ ولی شخصی خارج نشد. او هیزم خواست و

1 : بحار 53 : 18 - 19 ، عوالم 11 : 443 ،
الهدایه الکبری 408

گفت :قسم به آن که جانم در دست اوست ، یا خارج مي شويد يا خانه را با اهلش به آتش مي کشم . به او گفتند :اي ابا حفص ! فاطمه در خانه است . گفت :اگر چه او هم باشد . پس همه خارج شدند و بيعت کردند به جز حضرت علي (صلوات الله عليه) که عذر آورد ؛ آن حضرت فرمود :قسم ياد کردم که تا قرآن را جمع نکنم ، از خانه خارج نشوم و عبا بر دوش نيفکنم ؛ صديقه ي کبري بر در منزل ايستاد و فرمود : تا به حال بدتر از شما ، افراي را ندیده ام ؛ جنازه ي پیامبرتان را نزد ما رها کرديد و دنبال خواسته ي خود رفتيد و آن را براي خود قطعي ساختيد ، و هيچ نظر ما را نپرسيديد و حقي را هم برايمان قائل نشديد .

در اين وقت ، عمر نزد ابوبکر آمد و گفت :آيا اين سرپيچي کننده از بيعتت را باز داشت نمي کني ؟ از اين رو ، ابوبکر به قننذ گفت :نزد او برو و بگو امير المومنين تو را براي بيعت فرا مي خواند ؛قننذ آمد

و آنچه را به او امر شده بود ، بیان کرد .

علي (صلوات الله عليه) با صدای بلند فرمود : سبحان الله ! آنچه را حقش نیست ، ادعا می کند . قنفذ بازگشت و پاسخ علي (صلوات الله عليه) را رساند . وقتی ابوبکر آن را شنید . خیلی گریست ؛ اما عمر با عده ای بلند شد و در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) رفت و آن را کوبید . فاطمه صدای او و افرادش را شنید و با صدای بلند فریاد زد : ای پدر جان ! ای رسول خدا ! ببین ابن خطاب و ابن قحافه بعد از تو چه بر سر ما می آورند . وقتی مردم ، صدای گریه ی فاطمه (صلوات الله علیها) را شنیدند ، با گریه آن جا را ترک کردند . نزدیک بود قلبشان بشکند و جگرشان پاره شود ؛ ولی عمر و هواداراناش ماندند تا علي را خارج کردند و سوي ابوبکر راندند ، به او گفتند : بیعت کن ؛ فرمود : اگر بیعت نکنم چه ؟ گفتند : قسم به

خدایي که جز او خدایي نیست ،
گردنت را خواهیم زد .¹

◊ ابوبکر احمد بن عبد
العزیز جوهری از ابو زید عمر
بن شبه از ابراهیم بن منذر از
ابن وهب از ابن لهیعه از ابی
الاسود روایت می کند :

گروهی از مهاجرین ، در جریان
بیعت ابی بکر که بدون مشورت
صورت گرفته بود ، بسیار
عصبانی شدند ؛ علی (صلوات الله علیه) و
زبیر هم از آن ها بودند .
آنها در خانه ی فاطمه (صلوات الله
علیها) در حالی که شمشیر داشتند
، جمع شدند .

از این رو ، عمر با گروهی از
هواداراناش از جمله اسید بن
حزیر ، و سلمه بن سلامه بن
قریش - از قبیله ی بنی
عبدالاشهل - به خانه ی فاطمه
(صلوات الله علیها) هجوم بردند . فاطمه
(صلوات الله علیها) فریاد برآورد و
آنها را به خدا قسم داد ، ولی
مهاجمان ، شمشیر آن دو را
گرفتند و به سنگ زدند و
شکستند . و در نهایت ، عمر

1 : الامامه و السیاسه 1 : 30

آنها را بیرون کشید و برای بیعت به سوی ابوبکر راند.¹

◇ ابوبکر جوهری به نقل از ابوبکر باهلی از اسماعیل بن مجالد ، از شعبی نقل می کند که ابوبکر گفت :

ای عمر ، خالد کجاست ؟ گفت : این جاست ، گفت : سریع نزد آن دو بروید - یعنی علی (صلوات الله علیه) و زبیر - و آنها را نزد من آورید ؛ آنها سریع رفتند ؛ عمر داخل خانه شد و خالد ، بیرون در ایستاد ... عمر به علی (صلوات الله علیه) گفت : بلند شو و بیعت کن ؛ ولی علی (صلوات الله علیه) خود داری کرد . عمر دستش را گرفت و گفت : بلند شو. باز علی (صلوات الله علیه) امتناع فرمود و بلند نشد ؛ پس به زور او را بلند کرد و بیرون راند ؛ همچنان که زبیر را بیرون رانده بود . آنگاه خالد ، آن دو را نگاه داشت ؛ عمر و یارانش آن ها را با خشونت می کشاندند . کوجه های

1 : تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس 1 :
169 ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
معتزلی 6 : 47 ، و 2 : 50

مدینه پر از جمعیت بود ، همه در آن جا حاضر بودند ونگاه می کردند . از آن طرف ، فاطمه (صلوات الله علیها) می دید که عمر چه می کند ؛ پس ناله و فغان سر داد و کمک طلبید . بسیاری از زنان بنی هاشم و غیره نزد او جمع شدند . فاطمه (صلوات الله علیها) خارج شد و کنار در حجره اش ایستاد و فریاد زد : ابوبکر ! چه زود بر اهل بیت رسول خدا طغیان کردی ! به خدا قسم ، تا زنده ام با عمر سخن نخواهم گفت.¹

◊ ابن ابی الحدید معتزلی از ابوبکر جوهری ، به نقل از ابو زید عمر بن شبه به نقل از احمد بن معاویه به نقل از نضر بن شمیل به نقل از محمد بن عمرو به نقل از سلمه بن عبدالرحمن ، حدیث سقیفه را چنین روایت می کند :

وقتی ابوبکر بر منبر نشسته بود ، علی (صلوات الله علیه) و زبیر و گروهی از بنی هاشم در خانه ی

1 : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 6 : 49 و 57

فاطمه (صلوات الله عليها) بودند . آن موقع عمر به سوي آنها آمد و گفت : قسم به آن که جانم در دست اوست ؛ يا براي بيعت خارج مي شويد ، يا خانه را بر سرتان به آتش مي کشم ! زبیر با شمشيرش آشکار شد ، در اين حال ابوبکر در حالي که روي منبر نشسته بود ، گفت : آن را به سنگ بزن ، و آنها هم شمشير را شکستند .

ابو عمرو بن حماس گفت : من آن سنگ را ديدم که در آن ، جاي ضربه اي بود و گفت : اين ضربه ي شمشير زبیر است . ابوبکر گفت : رهايشان کنيد ، به زودي خداوند ، خود ، با آنها برخورد خواهد کرد . راوي گويد : آنگاه آنها سوي ابوبکر خارج شدند و بيعت کردند .¹

◇ يعقوبي مي گويد : ابوبکر و عمر خبر دار شدند که گروهی از مهاجرين و انصار با علي بن ابي طالب در خانه ي فاطمه (صلوات الله عليها) دختر رسول

1 : شرح نهج البلاغه 2 : 56 ، السقيفه و فدك 50 ، تاريخ طبري 3 : 99 .

خدا (صلى الله عليه و آله) گرد آمده اند . از این رو ، آنها عده ای را به راه انداختند و به آن جا هجوم بردند . علی (صلوات الله علیه) با شمشیر ، خارج شد و با عمر روبرو و درگیر گردید و در نهایت بر او غالب گشت و شمشیرش را شکست و همه داخل خانه شدند .¹

◊ ابن ابی الحدید می گوید :
 روایت ها درباره ی سقیفه گوناگون است ؛ ولی شیعه - و گروهی از محدثین و غیره ، از عامه - می گوید : علی با ابوبکر بیعت نکرد ؛ مگر بعد از این که او را به زور از خانه بیرون راندند . زبیر بین عوام هم بیعت نکرد ، او گفت : من جز با علی بیعت نمیکنم ؛ همچنین ابو سفیان بن حرب ، و خالد بن سعید بن عاص و عباس بن عبدالمطلب و پسرانش و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و گروهی از بنی هاشم بیعت نکردند .

1 : تاریخ یعقوبی 2 : 105 - 106 ، تاریخ

طبری 2 : 443 - 446 ، الرياض النضرة 1 : 58

و 2 : 6 ، کنز العمال 3 : 128 .

گویند : وقتي عمر و گروهی از انصار و دیگران آمدند، زبیر شمشیرش را بیرون کشید. عمر گفت : شمشیر این مرد را بگیرید و به سنگ بزنید . به نقلی دیگر ،خودش شمشیر زبیر را گرفت و به سنگی زد و آن را شکست . آن گاه آنها را نزد ابوبکر بردند و به بیعت مجبورشان کردند و کسی هم مخالفت نشان نداد ؛ مگر علی که به خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) رفته بود.

مهاجمان بر در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) ازدحام کردند و می خواستند به زور او را بیرون آورند . در این وقت ،فاطمه (صلوات الله علیها) بلند شد و پشت در آمد و سخن آنان را شنید ؛ پس از آن ، همه پراکنده شدند و فهمیدند که علی (صلوات الله علیه) به تنهایی ضرری برایشان ندارد ؛ پس رهایش کردند.¹

1 : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2 : 20

آنچه از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) روایت شده است

صدوق در کتاب *امالي* روایت می کند که ام الفضل ، دختر عباس گفت:

در آن بیماری که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) به ملکوت اعلا پیوست ، حضرت از حال رفت و پس از مدتی به هوش آمد ، ما گریه می کردیم ، فرمود : برای چه می گریید؟

عرض کردیم : ای رسول خدا (صلي الله عليه و آله) شما ؛ که این چیز کمی هم نیست ؛ دیگر این که برای قطع شدن وحی و حال امت بعد از شما می گرییم .

آن گاه حضرت (صلي الله عليه و آله) فرمود: بدون شك می کوشند بر شما برتری یابند و موقعیتتان را تضعیف کنند¹.

◇ سلیم روایتی را که عبدالله بن عباس در حضور جابر بن عبدالله

1 : امالي طوسي 1 : 122 ، مسند احمد 6 : 339 ، الخصائص الكبرى 2 : 135 .

برایش نقل کرده : چنین می آورد:

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از یک خطبه ی طولانی به علی (صلوات الله علیه) فرمود : بدون شك قریش بر شما هجوم می آورند ، و در ظلم و غلبه بر شما هم صدا می شنود ؛ پس اگر یار و طرفداری یافتی ، با آنها درگیر شو، و اگر یاری نیافتی ، دست بکش و جانت را حفظ کن ؛ اما سرانجام تو به شهادت ختم می شود ؛ خدا لعنت کند قاتل تو را. بعد ، روی به دخترش (صلوات الله علیها) کرد و فرمود : تو اولین شخص از اهل بیت هستی که به من پیوندي ؛ تو بانوی زنان بهشتی ؛ بعد از من ظلم و ستم خواهی دید؛ آن قدر تو را می زنند که استخوان قفسه ی سینه ات می شکنند؛ خدا لعنت کند قاتلت را ...¹.

◊ علامه مجلسی روایتی را به خط شیخ محمد بن علی الجبعی جد پدری شیخ بهایی به دست آورده و او به نقل از مصباح شیخ ابی منصور روایت می کند :

1 : کتاب سُلیم بن قیس 2 : 907

روزي پيغمبر به خانه ي فاطمه
 (صلوات الله عليها) وارد شد ، فاطمه
 مقداري خرما و نان و روغن
 براي حضرت آماده کرد ؛ در اين
 وقت ، همه براي خوردن غذا در
 کنار حضرت جمع شدند که شامل
 خود حضرت و علي و فاطمه و حسن
 و حسين (صلوات الله عليهم) بودند ؛
 وقتي غذا ميل شد ، پيامبر (صلي
 الله عليه و آله) به سجده رفت ؛ سجده ي
 حضرت طولاني شد. آن گاه خنديد
 ، بعد از آن گريست، سپس نشست.
 حضرت علي پرسيد : اي رسول
 خدا (صلي الله عليه و آله) ! امروز از
 شما عملي را ديديم که قبل از
 آن نديده بوديم؟! فرمود : من
 با شما طعام ميل کردم و به
 خاطر سلامتي و اجتماع شما شاد
 شدم ؛ پس سجده ي شکر کردم .
 جبرئيل (عليه السلام) نازل گشت و
 گفت : آيا به خاطر خانواده ات
 شادي و سجده مي کنی؟ گفتم
 : آري .

گفت : آيا مي خواهي خير دهم
 آنچه بعد از تو به آنها مي
 گذرد؟ گفتم : آري اي برادرم !
 جبرئيل (عليه السلام) گفت : اما
 دخترت : او اولين فرد از

خانواده ات است که به تو می پیوندد ؛ بعد از این که به او ظلم می شود ؛ حقش گرفته می شود ؛ از ارثش منع می شود ؛ به همسرش ظلم می شود ؛ استخوان قفسه ی سینه اش می شکنند . اما پسر عمویت ؛ به او ظلم می شود ؛ از حقش منع می شود ؛ کشته می شود . اما حسن ؛ به او ظلم شود از حقش منع شود ؛ با سم به شهادت می رسد . اما حسین ؛ به او ظلم شود ؛ از حقش منع شود ؛ خاندانش را بکشند ؛ اسبها او را لگد مال کنند ؛ اموالش را غارت کنند ؛ زنان و فرزندان او را دشنام دهند ؛ و آغشته به خون خود ، به خاک سپرده شود ؛ و غریبانه او را دفن کنند . آن گاه من گریه کردم و گفتم : آیا کسی او را زیارت می کند ؟ گفت : او را غریبان زیارت می کنند . گفتم : برای زائر او چه ثوابی است ؟ گفت : ثواب هزار حج و عمره که با تو انجام دهند . آن گاه خندید.¹

◇ در روایتی امیر
المومنین (صلوات الله علیه) می
فرماید :

وقتی از اوقات ، من و فاطمه و
حسن و حسین (صلوات الله علیهم) نزد
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم
که حضرت به ما توجهی فرمود
: آن گاه گریست .

عرض کردم : چه چیز شما را
گریاند ؟ فرمود : به خاطر آنچه
بعد از من بر سر شما می آورند
، گریه می کنم . عرض کردم : ای
رسول خدا ! چه بر سر ما می
آورند ؟! فرمود : گریه می کنم
برای ضربتی که بر فرق سرت می
زنند ؛ و لطمه ای که به گونه
ی فاطمه (صلوات الله علیها) می زنند ؛ و
زخمی که به پای حسن می زنند و
سمی که به او می نوشانند ؛ و
کشتن حسین ...¹

1 : امالی صدوق 118 ، بحار 28 : 51 / ح 20 و
44 : 149 / ح 17 ، اثبات الهداه 1 : 281 ،
مناقب آل ابی طالب 2 : 209 ، عوالم العلوم
11 : 397 .

آنچه از حضرت علي (صلوات الله عليه) روایت شده است

◇ سلیم بن قیس روایت می کند :

عمر بن خطاب نصف اموال کارمندان را به عنوان مالیات می گرفت؛ چون تحت تأثیر شعر ابی المختار قرار گرفته بود؛ ولی نه تنها از قنفذ عدوی چیزی نگرفت- درحالی که او هم از کارمندان بود - بلکه آنچه هم که داده بود- حدود بیست هزار درهم - را به او پس داد و حتی ده درهم یا نصف آن را هم از او نگرفت .

سلیم گوید: من علی (صلوات الله عليه) را دیدم و درباره ی عملکرد عمر از او پرسیدم . فرمود: آیا می دانی برای چه به قنفذ که رسید ، دست نگه داشت ، مالیاتی نگرفت ؟ گفتم نه . فرمود: چون او همان کسی است که فاطمه (صلوات الله علیها) را - وقتی تنها میکوشید بین من و آنها مانع گردد- با شلاق زد . و اثر آن شلاق تا موقع شهادتش؛ همچون

بازوبندي در بازوي مبارکش باقاي بود.¹

◇ ابان به نقل از سليم مي گويد :

عده اي در مسجد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دايره وار نشسته بودند، همه ي آن ها هاشمي بودند به جز سلمان و اباذر و مقداد و محمدبن ابي بكر و عمر بن ابي سلمه و قيس بن سعد بن عباده . در آن مجلس ، عباس از علي (صلوات الله عليه) پرسيد چرا عمر از قنغد ماليات نگرفت، همان گونه كه از همه ي كارمندانش مي گرفت؟!!

علي (صلوات الله عليه) نگاهی به اطراف كرد ، آن گاه با چشماني پر از اشك فرمود: به خاطر تشكر از خوش خدمتي او براي ضرباتي كه با شلاق به فاطمه (صلوات الله عليها) زد ؛ به گونه اي كه صديقه ي كبري از دنيا رفت و در بازويش اثر آن شلاق همچون بازوبندي باقاي مانده بود²

1 و 2 : بحار 30 : 302 - 303 / ح 152 ، كتاب سليم بن قيس 2 : 674 ، عوالم 11 : 413 .

◇ هنگام دفن فاطمه (صلوات الله
عليها) با دلي شکسته خطاب به
پیامبر (صلي الله عليه و آله) عرض کرد :
به زودي دخترت تو را خبر مي
دهد که امت چگونه بر او
شوریدند و حقش را غصب کردند و
ظلم و ستم بر او به نهایت
رساندند؛ پس خودت احوالش را
بپرس.

آه که چقدر دلتنگ بود و امواج
غم در دلش موج مي زد و راهي
براي رهايي از آن نمي يافت.¹

**آنچه فاطمه (صلوات الله عليها) فرموده
است**

1: كافي 1 : 382 / ح 3 - مرآة العقول 329 .

◇ فاطمه (صلوات الله عليها)

وصیت کرد :

نماز نخوانند بر من آنان که
پیمان خدا و پیغمبر (صلي الله عليه و
آله) را درباره ي
المومنين شکستند و در حقم ظلم
کردند ، و ارثيه ي مرا غصب
کردند ، و نامه ي پدر را که
در آن فدك را به من بخشیده
بود ، دور انداختند ، و
شاهدانم را تکذیب کردند . به
خدا قسم ، آنان جبرئیل و
میکائیل و علي (صلوات الله عليهم) و
ام ایمن بودند.

امیر المومنين مرا با حسنين
در شب و روز به در خانه شان
می برد ؛ من آنها را به خدا و
رسول قسم می دادم که به ما
ظلم نکنند و حق خدایي ما را
غصب نکنند.

آنها شب هنگام ، پاسخ مثبت می
دادند و در روز ، ما را تنها
رها می کردند ؛ قنفذ را همراه
عمر و خالد به خانه ي ما
روانه ساختند تا پسر عمویم
علي (صلوات الله عليه) را از خانه
بیرون آورند، به خاطر آن بیعت
زیان باری که در سقیفه ي بني

ساعده صورت گرفته بود؛ ولی علی (صلوات الله علیه) از خانه خارج نشد، چون مشغول انجام وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سفارش های مربوط به همسران حضرت و جمع آوری قرآن و به جا آوردن وصیت در مورد هشتاد هزار درهم به عنوان صدقه و دین بود. در این حال بود که چوب زیادی بر در خانه جمع کردند و آتش آوردند تا علی و ما را با آتش بسوزانند، من پشت در بودم؛ آنها را به خدا و پدرم قسم دادم که ما را رها سازند و یاریمان کنند.

عمر تازیانه را ازدست قنغد، غلام ابوبکر گرفت و با آن به بازوی من زد؛ آن تازیانه به بازوی من خورد و آن را کبود و زخمی کرد؛ با لگد محکم به در خانه زد، و در حالی که من حامله بودم، آن را به شدت به سمت من هل داد؛ من به صورت، روی زمین افتادم و شعله های آتش زبانه می کشید و صورتم را می سوزانید.

-قبل از آنکه بر زمین افتم -
چنان سیلی به صورتم زد که

گوشواره ام از گوشم جداگشت و
بر زمین پرت شد . در آن جا
بود که درد زایمان را احساس
کردم و محسنم (صلوات الله علیه) سقط
گشت؛ او بدون هیچ جرمی کشته
شد .

حال ، آیا این هایی که خداوند
و پیامبرش (صلي الله عليه وآله) از آن
ها بیزارند و من هم از آنها
متنفرم ، مي خواهند بر من
نماز بخوانند ؟

امير المومنين (صلوات الله عليه) به
وصیتش عمل کرد و کسی را از
مراسم دفن آن مظلومه آگاه
نفرمود.¹

برخی از اشعاري که حضرت
زهرا (صلوات الله علیها) برای پیغمبر(صلي
الله عليه و آله) سروده است و محدثان و
مورخان روایت کرده اند ، این
است :

ماذا علي من شم تربه احمد
ان لا يشم مدي
الزمان غواليا
صبت علي مصائب لو انها
صبت علي الايام
صرن لياليا

1 : بحار 240 - 241 .

قد كنت ذات حميٍّ بظل محمد
لا اخش من ضيم وکان حميًّا
ليا
واليوم اخشع للذليل و
اتقني ضيمي ، و ادفع
ظالمي بردائيا¹

چه باک بر آن که خاک قبر
پیامبر (صلوات الله علیها) را بویید
دیگر عطری نبوید ؟
مصیبت‌هایی که بر من وارد شده
است اگر بر روزها وارد شود شب
شوند .

زیر سایه ی محمد (صلوات الله علیه)
حمایت می شدم و تا از من
حمایت می فرمود ، در مقابل
هیچ ظلمی کوتاه نمی آمدم و
نمی ترسیدم ، ولی امروز باید
از دون صفتان پست بترسم که به
من ظلم نکنند ، و باید
ستمگران را با چادر دور کنم .
به راستی، اگر مقصود از مصائب
فقط همان مصیبت‌هایی باشد که
مربوط به پدرش بود ، می بایست
کلمه ی مصیبت را به صیغه ی
مفرد استفاده می فرمود . دیگر
این که جایی برای ترس از ذلت

1 : مناب آل ابی طالب 1 : 299 .

و خواري و راندن ظالمين با
چادر نبود.

برخي از مقدمات شهادت محسن (صلوات الله عليه) در جمع عظيمي از كلام بزرگان علما

◇ عبدالله بن عبدالرحمن مي
گويد:

عمر شلوارش را محکم بر کمر
بست و بر دور شهر راه مي رفت
و با صداي بلند فریاد مي زد
: بدانيد که با ابوبکر بيعت
شده ؛ پس بشتابيد به سوي بيعت
با او ، مردم هم شتافتند که
بيعت کنند. بعد فهميدند که
گروهي در منزلي پنهان شده
اند، از اين رو ، تصميم
گرفتند با عده ي زيادي به آن
جا بروند و آنها را دستگير
کنند و به مسجد آورند تا از
آنها بيعت بگيرند . با اين
تصميم ، چند روز گذشت ، آنگاه
تصميم را عملي کردند و همراه
گروه زيادي سوي منزل علي
شتافتند و از آن بزرگوار
خواستند بيرون آيد ؛ ولي آن

حضرت خارج نشد . در این حال ، عمر هیزم و آتش طلبید و گفت : قسم به آن که جان عمر به دست اوست یا از خانه خارج می شوید یا خانه را با تمام افرادی که در آن هستند به آتش می کشم . به او گفته شد: فاطمه ، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حسن و حسین و هر چه از پیامبر باقی مانده ، در آن خانه است و در این حال ، مردم از این کار عمر بسیار بدشان آمد ؛ به ویژه وقتی این حرف را هم شنیدند

. . . .

در این وقت ، علی (صلوات الله علیه) به آن ها پیغام داد که من به هیچ بهانه ای خارج نمی شوم ؛ چون در حال جمع آوری کتاب خدا هستم ؛ همان کتابی که از روی دشمنی ، آن را دور انداختید و دنیایتان باعث شد که از آن فرار کنید . من قسم می خورم که از خانه خارج نشوم و عبا بر دوش نیندازم تا قرآن را گرد آوری کنم .

راوی گوید : در این حال ، فاطمه (صلوات الله علیها) در خانه ، در پشت در منزل ایستاد و فرمود :

تا کنون افرادی بدتر از شما را ندیدم؛ جنازه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نزد ما رها کردید و دنبال امیال خود رفتید و خلافت را برای خود تثبیت کردید و هیچ، نظر ما را نپرسیدید و حقی برای ما قایل نشدید. گویی نمی دانستید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم چه فرمود؟

به خدا قسم که ولایت را در آن روز برای علی (صلوات الله علیه) محکم و ثابت فرمود تا شما از خلافت دل بکنید؛ ولی شما همه ی پل ها و واسطه ها را بین خود و پیامبرتان خراب کردید؛ البته خداوند برای حکم بین ما و شما در دنیا و آخرت کافی است.¹

◇ ابوبکر جوهری به مضمون ذیل، روایت دیگری را چنین نقل می کند:

وقتی فاطمه (صلوات الله علیها) نحوه ی برخورد آن ها را با علی (صلوات الله علیه) و زبیر دید، بلند شد و پشت در خانه رفت و فرمود: ای

1 : احتجاج 1 - 105 ، بلاغات النساء 4 : 114

ابوبکر! چه زود بر خانواده ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرکشی و طغیان کردید؛ دیگر با عمر سخن نمی گویم تا خدا را ملاقات کنم.¹

در روایت دیگر آمده: فاطمه (صلوات الله علیها) با صدای بلند می گریست و از خانه خارج می شد. او که به شدت از مردم آزرده بود، از آنها کناره گرفت.²

◇ شیخ مفید می گوید:

وقتی بنی هاشم و دیگران به خاطر سرپیچی و خودداری از بیعت، در خانه ی فاطمه (صلوات الله علیها) جمع شدند، عمر بن خطاب قنفذ را فرستاد و به او گفت: آن ها را از خانه خارج کن؛ اگر خارج شدند که هیچ؛ وگرنه هیزم ها را بر درب خانه جمع کن، و به آنها خبر بده که اگر خارج نشوند، خانه را با افراد داخلش به آتش می کشی.

پس از آن، خودش با افرادی همچون مغیره بن شعبه ی ثقفی

1: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2:134 و

6 : 286 .

2 : السقیفه 2 : 134 .

؛ و سالم ، آزاد شده ي ابي
 حذيفه ، جلو در خانه ي علي
 (صلوات الله عليه) رفت و فریاد زد : اي
 فاطمه ! دختر رسول خدا! هر که
 را به خانه تو پناه آورده است
 ، براي بيعت بيرون کن تا
 خواسته ي همه ي مسلمانان را
 بپذیرد ؛ و گرنه به خدا قسم ،
 خانه را با افرادش به آتش مي
 کشم ...¹

◊ کنجي دربارہ ي سقط جنيني
 که نامش محسن (صلوات الله عليه) بود ،
 بياني را به شيخ مفيد و ابن
 قتیبہ نسبت داده است ؛ و از
 شيخ مفيد چنین نقل مي کند :
 (.. وزاد علي الجمهور : إن
 فاطمه (صلوات الله عليها) أسقطت بعد
 النبي ذكراً و كان سمّاه رسول
 الله (صلي الله عليه وآله) محسناً . و هذا
 شيء لم يوجد عند احد من اهل
 النّقل الا عند ابن قتیبہ)²
 » به نظر بزرگان اين را
 افزوده است که : فاطمه بعد از
 پیامبر (صلي الله عليه و آله) پسري را

1 : كتاب الجمل شيخ مفيد 117 - 118 .

2 : كفايه الطالب 413 .

سقط کرد که پیامبر او را محسن
(صلوات الله علیه) نامید.

او میگوید: این مطلبی است که
محدثین آن را نقل نکرده اند،
به جز ابن قطیبه.»

◇ محمد بن جریر بن رستم
طبری به نقل از واقدی به نقل
از ابی حنیفه به نقل از داود بن
حصین روایت می کند:

گروهی از مهاجرین و انصار از
بیعت با ابوبکر بسیار ناراحت
بودند و گفتند: این کار بدون
مشورت و رضایت ما انجام شده
است. علی (صلوات الله علیه) و زبیر هم
بسیار ناراحت شدند و به خانه
ی فاطمه (صلوات الله علیها) رفتند و
بیعت نکردند؛ پس عمر با گروهی
از جمله: اسید بن حصین، و
سلمه بن اسلم بن جریش اشهلی
آمد و نعره زد:

خارج شوید و گرنه خانه را با
افرادش به آتش می کشم. آن ها
بیرون نیامدند. فاطمه (صلوات الله
علیها) فریاد برآورد و آنها را
به خدا سوگند داد که رهایشان
کنند. سلمه بن اسلم، طبق
دستور عمر بر آن دو حمله کرد

و شمشیر یکی از آنها را گرفت
و به دیوار زد و شکست . آن
گاه آن دو را بیرون آورد و
سوی ابوبکر می کشاندشان
تا از آنها بیعت ستاند .
در ادامه طبری به نقل از
اسحاق بن ابراهیم به نقل از
سلمه بن فضل ، به نقل از محمد
بن اسحاق ، به نقل از عبدالله بن
اعین ، نقل می کند که حرب
فرزند ابی الاسود الدؤلی گفت :
پدرم مرا به سوی جناب بن عبدالله
بجلی فرستاد که از او سوال
کنم وقتی ابوبکر و عمر ، علی
را دعوت به بیعت کردند ، چه
اتفاقاتی افتاد؟ جواب داد آن
دو خلافت را از علی (صلوات الله علیه)
ستاندند . پدرم برای او نوشت
:نظر تو را نمی خواهم بدانم .
هر چه را حاضر بودی و دیدی ،
بنویس . او نوشت :به دنبال
علی (صلوات الله علیه) فرستادند و آنها
او را با طنابی که به گردنش
انداخته بودند ، می کشیدند
وقتی حاضرش کردند ، به او
گفتند :بیعت کن . فرمود :اگر
بیعت نکنم چه ؟ گفتند :کشته
می شوی . فرمود :شما بنده ی

خدا و برادر رسولش (صلي الله عليه و اله) را مي كشيده؟ گفتند : اما بنده ي خدا درست ؛ ولي برادر رسول خدا ، نه . باز گفتند : بيعت كن . فرمود : اگر بيعت نكنم چه ؟ گفتند : در كمال بي احتراممي كشته مي شوي .
 باز فرمود : آن وقت بنده ي خدا و برادر رسولش را كشته ايد . او نوشت : در آن روز برگشت و بيعت نكرد ...¹

◊ عماد الدين طبري كه از علماي قرن هفتم است ، چنين مي گويد :

« .. و در همين بين ، عمر همراه با برخي كينه توزان منافق آمد و گفت : يابن ابي طالب ، در را باز كن و گرنه در خانه ات را با خودت به آتش مي كشم . فاطمه (صلوات الله عليها) فرمود : اي عمر ! از خدا بترس و داخل حريم رسول خدا (صلي الله عليه و اله) مشو ، كه بر تو حرام است ؛ اما عمر اصرار كرد و همراه هوادارانش داخل خانه شد . در

1 : المسترشد في امامه علي (صلوات الله عليه) 66 ، اثبات الهداه 2 : 383 / ح 308 .

این لحظه ، فاطمه (صلوات الله علیها) فریاد زد: ای پدر جان ! ببین ابوبکر و عمر بعد از تو چه بر سر ما می آورند ؟ آن گاه ، عمر شمشیرش را گرفت و با - غلافش - بر پهلوی فاطمه زد ؛ قنقد هم با شلاق - تازیانه - بر پهلو و .. زد.

فاطمه (صلوات الله علیها) فریاد برآورد : ای پدر جان ! ببین ابوبکر و عمر، بعد از تو چه بر سر خانواده ات می آوردند ! او از تدفین فاطمه (صلوات الله علیها) بدون خبر ابوبکر ، و این که وقتی عمر خبر دفت او را شنید ، از ناراحتی مقداد را کتک زد ، سخن می گوید : مقداد به او گفت : دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که خون از کمر و پهلوهایش جاری بود ، از دنیا رفت ؛ و آن به خاطر همان ضرباتی بود که تو با شمشیر و تازیانه بر پشت و پهلوی او زدی¹ . تا جایی که می گوید : به نزد علی (صلوات الله علیه) آمدند و دیدند که او بر در خانه اش

1 : کامل بهائی 306 .

نشسته است و اصحاب در اطرافش هستند ، عمر به او گفت : اي پسر ابي طالب ! شما هنوز حسادت قديمي خود را رها نكرديد ؛ ديروز بدن رسول خدا را بدون حضور ما غسل دادی و امروز بدون ما بر فاطمه نماز خواندی

عقيل گفت : به خدا قسم كه شما حسودترين مردم ، و اولين دشمن رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و خانواده اش هستيد . همين ديروز چنان او را كتك زديد كه وقتي از دنيا مي رفت ، خون از بدنش جاري بود ؛ و به هيچ عنوان از شما راضي نبود.¹

◊ خواجهويي مازندراني (و در روايت كلبي از ابن عباس) در حديث زهري به نقل از ابي اسحاق ابراهيم ثقفی ، به نقل از زائده بن قدامه مي گوید :

عمر با گروهی كه تقريباً شصت نفر بودند ، جلو خانه ي فاطمه (صلوات الله عليها) رفتند و اجازه ي ورود خواستند ؛ ولي به او اجازه ندادند . پس با گستاخي

1 : كامل بهائي 1 : 312 و 313 .

، زبان به تهدید گشود . در این حال ، زبیر با شمشیر برهنه به سوی او خارج شد ؛ اما دومی از دست او گریخت ، چنان که عادتش بود ؛ زبیر به دنبالش رفت ، پس به سنگی که در راه بود ، خورد و به زمین افتاد ؛ عمر فریاد زد : این سگ را بگیرید . پس اطرافش ریختند و سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت ، و بر سنگی زد و آن را شکست ، و زبیر را با توهین فراوان نزد ابوبکر بردند ؛ تا این که با اکراه از او بیعت گرفتند .

عمر به سوی د رخانه برگشت و اجازه خواست ؛ فاطمه (صلوات الله علیها) فرمود : اگر خدا را قبول داری ، تو را سوگند می دهم داخل خانه ی من نشوی ؛ من چادری بر سر ندارم . عمر توجهی نکرد و به خانه هجوم برد . صدیقه ی کبری (صلوات الله علیها) فریاد برآورد : ای پدر جان ! ببین ابوبکر و عمر بعد از تو چه بر سر ما می آورند ؟ و یارانش هم به دنبال او وارد شدند . علی (صلوات الله علیه) را گرفتند که از خانه بیرون

بکشند؛ او نیز به خاطر وصیته
که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او
فرموده بود، خارج شد؛ و با
این کارش، نگذاشت بین
مسلمانان فتنه ای برپا شود.
- تاجایی که - گفت: وقتی علی
را بیرون راندند، فاطمه هم
دنبال او بیرون رفت و از او
جدا نمی شد؛ او از سویدای دل
فریاد زد: ای فرزند سیاهی و
پلییدی! چه زود ذلت را به
خانه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
وارد کردی!

راوی گوید: زنی از بنی هاشم
باقی نماند؛ مگر این که همراه
بانو خارج شد. وقتی ابوبکر
دید که به سوی او می آیند،
از این صحنه وحشت کرد؛ بلند
شد و ایستاد و گفت: ای دختر
رسول خدا! چه شده که خارج
شدی؟! فرمود: تو و این
فرزندی سیاهی همراهِت، باعث
شدید که من خارج شوم.

اولی گفت: ای دختر رسول خدا!
این حرف را نزن؛ او دوست پدرت
بود. فرمود: اگر دوست بود،

ذلت را داخل خانه اش نمی کرد
1... .

◇ و طبرسی حدیث هجوم را ذکر
می کند؛ پس در روایتی مفصل می
گوید :

عثمان و عبدالرحمن بن عوف و
دیگران بلند شدند و بیعت
کردند؛ اما علی (صلوات الله علیه) و بنی
هاشم نپذیرفتند، پس به منزل
علی (صلوات الله علیه) آمدند، زبیر هم
همراه آنها بود. راوی گوید
: پس از آن، عمر با گروهی که
بیعت کرده بودند، از جمله :
اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه
، به سوی آنها رفتند؛ پس همه
را جمع کردند، و گفت : با
ابوبکر بیعت کنید که همه بیعت
کردند. در این حال، زبیر به
سوی شمشیرش شتافت. عمر به
یارانش گفت : این سگ ترسو را
بگیرید و شرش را کم کنید؛ پس
سلمه بن سلامه شمشیر او را
گرفت و به عمر داد؛ او هم آن
را به زمین زد و شکست.

آن گاه تمام بنی هاشم حاضر در
آن جا را محاصره کردند و نزد

1 : الرسائل الاعتقادیة خواجوی 447 .

ابوبکر بردند ، و به آنها
گفتند : با ابوبکر بیعت کنید ،
بدین صورت از همه بیعت گرفتند¹.

خبر دادن خداوند در معراج به شهادت محسن (صلوات الله علیها)

◇ جعفر بن محمد قولویه قمی
از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه)
روایت می کند :
وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را
به معراج بردند ، به ایشان
گفته شد : خداوند ، تو را در
سه چیز امتحان می فرماید تا

1 : احتجاج 1 : 181 .

صبرت را ببینند . عرض کرد
 : پروردگارا ! در مقابل خواسته
 ی تو تسلیمم ؛ البته توان و
 نیرویی بر تحمل آن ، جز کمک
 خودت ندارم . اما آنها چیست ؟
 بیان شد : اول آن ها گرسنگی و
 برتری نیازمندان بر خود و
 خانواده ات است . رسول خدا (صلی
 الله علیه و آله) عرض کرد : پروردگارا !
 قبول کردم و راضی شدم و تسلیم
 خواسته ی توام ؛ و صبر و توفیق
 ، در این امر را او تو می
 خواهم . اما دوم آنها : تکذیب و
 تهدید جدی بر جان و بخشش
 آنچه داری برای من ، و جنگ با
 مال و جان بر ضد کفر ؛ و صبر
 بر ظلم هایی که از ناحیه ی
 آنها و منافقان به تو می رسد
 ؛ و درد و زخم هایی که در جنگ
 برایت حاصل می شود . اما سومی
 : قتل و کشتاری است که پس از
 تو به خاندانت می رسد ! اما
 برادرت - علی (صلوات الله علیه) - از
 جانب امت ، شماتت و تضعیف و
 توبیخ و محرومیت و دشمنی و
 مخالفت می بیند . از ظلم و
 ستم شروع می شود و آخر هم به
 شهادت ختم می شود . عرض کرد

پروردگارا ! تسلیم امر توام
و قبول کردم ؛ و توفیق صبر بر
آن را از تو می خواهم . اما
دخترت : به او ظلم می شود ؛ حقش
را غصب و او را از آن محروم
می کنند ؛ همان حقی که تو به
او دادی ؛ و با این که باردار
است ، کتکش می زنند ؛ و بدون
اجازه داخل منزلش می شوند ؛ و
اهمیتی به او نمی دهند و او
را خوار کنند ؛ با این همه ،
مانعی در مقابل جنایت های خود
نمی بینند ؛ آنگاه به او و بچه
ای که در شکم دارد ، صدمه می
زنند و فرزندش را می کشند و
خودش هم از آن ضربات شهید می
شود .¹

اخبار پیغمبر (صلي الله عليه و آله) به شهادت محسن (صلوات الله عليه)

◇ شیخ صدوق از ابن عباس نقل
می کند :

روزي پیغمبر (صلي الله عليه و آله) نشسته
بود که حسن (صلوات الله عليه) آمد ،
وقتی او را دید ، با گریه

1 : کامل الزیارات 332 ، عوالم العلوم 11
: 98 .

فرمود :پسرم ، سوي من بيا ،
نزدیکم بيا .. بعد حسين (صلوات الله
عليه) آمد ..

بعد فاطمه (صلوات الله عليها) .. آنگاه
امير المومنين (صلوات الله عليه) آمد .
اصحاب از سبب اين رفتار
پرسيدند .. اين مقدار ، بخشي
از پاسخ حضرت به آنهاست : اما
دخترم فاطمه (صلوات الله عليها) ؛ او
بانوي زنان جهانيان است از
اولين و آخرين ... و هر گاه
او را مي بينم ، به ياد مي
آورم كه بعد از من چه بر سر
او مي آورند ، گويي مي بينم
ذلت را داخل خانه اش كردند
؛ حریم حرمتش هتك و مقامش را
پاس نداشتند ؛ حقش را غصب و از
ارث ، منعش كردند ؛ پهلویش را
شكستند و باعث شدند بچه اش
سقط گردد .

او فریاد مي زند : اي محمد
، كمکم کن ! ... ولي هيچ كس
جوابش را نمي دهد ؛ او ياري مي
خواهد ، ولي ياري اش نمي
كنند ؛ از آن پس ، هميشه غمگين
و مصيبت زده و گريان خواهد
بود ...

تا جایی که می فرماید : او که خود را در روزگار پدر ، گرامی و عزیز می دید ، آن جا خود را خوار و ذلیل می بیند ...

حضرت در ادامه می فرمایند : او اولین فرد از خاندانم است که با حزن و غم و اندوه به من خواهد پیوست ، در حالی که شهید شده است .

من در آن حال می گویم : پروردگارا ! لعن فرما و عقاب کن هر که حقش را غصب کرد ، و ذلیل فرما هر که او را ذلیل شمرد ، و هر که به پهلوی مبارکش صدمه زد و بچه اش را کشت ، او را برای همیشه در آتش جهنم قرارش ده ؛ در این حال ، ملائکه می گویند ، آمین .¹

شهادت محسن (صلوات الله علیه) در وصیت

مادرش فاطمه (صلوات الله علیها)

کسانی که پیمان خداوند تعالی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درباره ی امیر المومنین شکستند و در حق من ظلم کردند ، و ارثیه ی

1 : امالی صدوق 176 ، بحار 43 : 172 / ح 13 ، و 14 : 205 / ح 22 و 28 : 38 / ح 1 .

مرا غضب کردند ، و نامه ای را
 که پدرم در موضوع ملك فديك
 برای من نوشته بود ، پاره
 کردند . و شاهدان مرا تکذیب
 نمودند - با این که آنان به
 خدا قسم ، جبرئیل و میکائیل و
 امیر المومنین و ام ایمن
 بودند - بر من نماز نخوانند .
 با علی و حسنین (صلوات الله علیهم)
 شبانه روز به خانه هایشان می
 رفتیم و خدا و رسولش را واسطه
 قرار می دادیم که به ما ظلم
 نکنند و حقی را که خدا برای
 ما قرار داده است ، غضب نکنند
 ؛ شب پاسخ مثبت می دادند و روز
 از یاریمان دست می کشیدند !
 آن گاه قنفذ را با عمر بن
 خطاب و خالد بن ولید به خانه
 ی ما فرستادند که پسر عمویم
 علی (صلوات الله علیه) را از خانه به
 سوی سقیفه ی بنی ساعده برای
 بیعت زیانکارانه شان ببرند !
 ولی علی (صلوات الله علیه) خارج نشد
 ؛ چون مشغول انجام دستورهای
 پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و رسیدگی به
 امورات بیت ایشان و جمع آوری
 قرآن و به جا آوردن وصیت در
 مورد هشتاد هزار درهم به

عنوان صدقه و دین بود . با این حال ، چوب زیادی بر در خانه جمع کردند ، و آتش آوردند تا همه ی ما را آتش بزنند ؛ من پشت در رفتم و آن ها را به خدا و پدرم قسم دادم که دست از ما بردارند و یاریمان کنند . عمر تازیانه را از دست قنغد گرفت و به بازوی من زد ، و چنان بر بازوی من خورد که روی بازویم مثل بازوبندی ، کبود و زخم شد . بعد ، با لگد چنان ضربه ای به در خانه زد که در به شدت سویی من برگشت و به من خورد ، و من باردار بودم ؛ من به صورت بر زمین افتادم ، آتش زبانه می کشید و صورتم را می سوزانید ؛ و قبل از این که بر زمین افتم ، چنان سیلی به صورتم زد که گوشواره ام کنده شد و به کناری افتاد ؛ آن جا درد زایمان مرا فرا گرفت و محسوم سقط گشت و بدون هیچ جرمی کشته شد .

این ها می خواهند بر من نماز بخوانند؟! این هایی که خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) از آنها بیزارند و من هم از آنها

متنفرم؟! امیر المومنین به وصیت آن حضرت (صلوات الله علیهما) عمل فرمود، وکسی را بر آن آگاه نکرد.¹

شهادت محسن (صلوات الله علیه) به نقل از دومی

◊ علامه مجلسی می گوید :
بعضی از بزرگان علما در مکه -
که خدا شرف آن را زیادتیر
فرماید - اجازه ی روایات این
حدیث را به من دادند ..
ابوالحسین محمد بن هارون از
جابر جعفی از سعید بن مسیب
روایت می کند : وقتی حسین بن
علی (صلوات الله علیه) را کشتند ...
عبدالله بن عمر به خاطر این همه
جنایت ، از ناراحتی فریاد می
زد و از خانه اش خارج می شد .
پس از آن جا شبانه به سوی

1 : بحار 30 : 348 - 349 / ح 164 .

مدینه حرکت کرد و به هیچ شهری نمی رسید؛ مگر این که در آن فریاد می زد و از مردم می خواست که از یزید تنفر بجویند، و در همین حین خبر کارهایش به یزید کتبی گزارش می شد. همین طور شهر به شهر می آمد تا این که وارد دمشق شد، و به جایی که آن ملعون بود، رسید؛ گروهی از مردم هم دنبال او بودند؛ پس داخل شد، در حالی که فریاد می زد و می گفت: داخل نمی شوم ای امیر المومنین! در حالی که با اهل بیت محمد، کارهایی کردی که اگر ترک ها و رومی ها قدرت می یافتند، به خود اجازه نمی دادند آنچه را تو نسبت به آن ها حلال کردی، مرتکب شوند! از این تخت بلند شو تا مسلمانان خودشان کسی را که شایسته است، برگزینند. یزید (لعنه الله علیه) به طرف او شتافت و دستانش را باز کرد و او را بغل گرفت و گفت: ای ابو محمد! هیجان خود را آرام کن. سپس بلند شد و با او به یکی از اتاقهای مخفی و خصوصی خود رفت

؛ داخل که شد ، صندوقی را طلبید ؛
وقتی برایش آوردند ، درش را باز کرد و از آن طوماری را بیرون آورد ؛ آن را به دست گرفت و بازش کرد . سپس گفت : ای ابو محمد ! آیا این خط پدرت است ؟ عبدالله ابن خطاب گفت : آری به خدا قسم ! پس آن را از دست یزید گرفت و بوسید . آن گاه یزید به او گفت : بخوان . در آن نوشته شده بود :

بسم الله الرحمن الرحيم ؛ همان که به زور شمشیر ما را مجبور به اقرار به او کردند ، ما هم اقرار کردیم ، با این که کینه در سینه مان موج می زد ؛ و دل ها هراسان بود ؛ فکر و چشمان به همه چیز شك داشت ؛ چون اصلا قبول نداشتیم آنچه ما را به آن می خواندند . . - او حيله ها و برنامه هایش را که برای کودتای غضب خلافت عملی کرده بود ، توضیح می دهد ؛ تا آنجا که می نویسد :- وقتی بیعت با ابوبکر آشکار گشت ؛ می دانستیم که علی ؛ فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله عليهم) را به خانه ی مهاجرین و انصار می برد ، و

به آنها گوشزد می کند که در چهار جا با او بیعت کردند ؛ او با این کارش می خواست مردم را از ما دور کند ؛ اما مردم همه در شب ، به او وعده ی یاری می دادند و در روز از یاری او دست می کشیدند ؛ از این رو به خانه اش رفتم تا از آن جا بیرونش کشم . کنیز فاطمه فضا پاسخ داد ؛ به او گفتم به علی بگو: بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند ؛ مردم همه با او هستند .

فضه گفت : امیر المومنین علی (صلوات الله علیه) مشغول کار مهمی است . من گفتم : بس کن این حرف ها را ، بگو بیرون آید ؛ و گرنه ما داخل خواهیم شد و به زور بیرونش آوریم - این حرفها را که زد - فاطمه (صلوات الله علیها) به پشت در خانه آمد و فرمود : ای ستمگرانی که حق را تکذیب می کنید ، چه می گوئید ؟ و چه می خواهید ؟

گفتم : ای فاطمه ! فاطمه فرمود : چه می خواهی ؟ گفتم : چرا پسر عمویت تو را برای

جواب فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟!!

فاطمه گفت: به خاطر طغیان و سرکشی تو ای جنایتکار بد بخت! و تا حجت را بر تو و تمام گمراهان فریب خورده تمام فرماید.

گفتم: این حرف های باطل و حماقت های زنانه را بس کن؛ به علی بگو: خارج شود و این را هم بداند که نزد ما هیچ احترامی ندارد!

فاطمه گفت: آیا از سپاهیان شیطان، مرا می ترسانی! با این که حزب شیطان ضعیف است؟! گفتم: به هر حال، اگر علی خارج نشود، هیزم گرد می آورم و با هر که در خانه است، به آتش می کشم و آنها را می سوزانم! یا این که علی به بیعت با ابوبکر گردن نهد.

در آن بین تازیانه ی قنقد را گرفتم و با آن فاطمه را زدیم؛ آنگاه به خالد گفتم: با افراد برو و سریع هیزم تهیه کن، و با صدای بلند گفتم: تمام آن هیزم ها را آتش می زنم.

فاطمه فرمود : اي دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن اميرالمومنين ! فاطمه دست هایش را پست در گذاشته بود که من نتوانم باز کنم . خودم را روی درب انداختم و با تمام توانم هل دادم ؛ ولی با آن همه تلاش کاری از پیش نبردم و نتوانستم در را باز کنم ، در این جا بود که از پشت در با تازیانه به دستهای فاطمه زدم ، آن قدر دستهایش درد گرفت که صدای ناله وگریه اش بلندشد . نزدیک بود که دلم نرم شود ، برگردم و بروم ؛ ولی یاد کینه ای که از علی داشتم ، افتادم ، و نیز تمایل و اشتهایش را در ریختن خون بزرگان عرب به یاد آوردم ؛ و از طرفی مکر پدرش محمد و سحر و جادوی او را در ذهن گذراندم . [پناه به خدا از کفر ، و شهادت دهم که محمد پیامبر خداست] . آن گاه با لگد محکم به در خانه زدم ؛ در به شدت باز شد و به فاطمه که بین در و دیوار قرار گرفته بود اصابت کرد موقعیت را مناسب دیدم ؛ چنان در را به او

فشار دادم که گوشت ها و استخوانهاي بدنش بين در و ديوار خرد شد و به در چسبید؛ ميخ در به بدنش فرو مي رفت و مي شنيدم که مي گفت: پدر جان! رفتارشان را با دختر دلبنده ببين! آه اي فضا! کمکم کن به خدا قسم طفلم را کشتند. صدای ناله اش را مي شنيدم؛ دیدم فاطمه پشت در به ديوار تکیه داده است و از درد، به خود مي پیچد. اين جا ديگر در را - از روي فاطمه - کنار زدم و داخل خانه شدم، دیدم از فرط بي حالي - با صورت به طرف من مي افتد؛ چشمانم را بستم و از روي مقنعه چنان سيلی به صورتش زدم که گوشواره از گوشش کنده و به کناري پرت شد. ناگهان دیدم علي بيرون آمد؛ وقتي او را دیدم به سرعت به بيرون فرار کردم؛ به خالد و قنفذ و افراد ديگري که در آن جا بودند، گفتم: از خطر بسيار بزرگي گريختم - در روايت ديگري آمده: جنایت بزرگي را مرتکب شدم که جانم در امان نيست - علي داخل حياط شد،

دید فاطمه دست بر موهای سرش
می برد تا آنها را پریشان و
مردم را نفرین کند؛ به خاطر
آن همه ظلمی که بر او روا
داشتند. پس او عبا روی همسرش
انداخت و گفت: ای دختر رسول
خدا! خداوند پدرت را برای
عالمیان رحمت فرستاد، و به
خدا قسم! اگر موهایت را
پریشان و آنها را نفرین کنی
تمام این مردم هلاک می
شوند؛ چون خدا دعای تو را
مستجاب می فرماید، و یک نفر
از آن ها را روی زمین باقی
نمی گذارد؛ چرا که تو و پدرت
نزد خداوند بزرگ تر هستید از
نوح؛ - و خدا هلاک فرمود به
خاطر نوح هر آنچه در روی زمین
و زیر آسمان بود؛ مگر آن هایی
را که در کشتی بودند؛ - و از
هود - که قومش هلاک شدند؛ چون
او را تکذیب کردند؛ - و هلاک
فرمود قوم عاد را با باد صرصر
. و به یقین مقام تو و پدرت از
هود بالاتر است. و ثمود را
عذاب فرمود - با این که آن ها
دوازده هزار نفر بودند - به
خاطر کشتن شتر و بچه اش (که

دو معجزه ي الهي بودند)؛ پس
اي بهترين بانو ! بر اين خلق
بخت برگشته ، مهر و رحمت باش
و عذاب مباش.

در اين حال ، درد بسيار او را
فرا گرفت ؛ او را از حياط به
داخل خانه بردند ؛ همان جا
دردانه اش سقط گشت ؛ علي او را
محسن ناميده بود ؛ من تعداد
زيادي را با خود به داخل خانه
بردم ؛ البته نه براي اين كه
بتوانم او را شكست دهم ؛ بلكه
مي خواستم با وجود آن ها قلبم
محكم شود ؛ داخل منزل ، ديدم
كه او را محاصره كردند . به
هر ترتيب او را با زور و
خشونت تمام بيرون كشاندم ، و
با بي احترامي كامل او را
براي بيعت هل مي دادم .

البته من بدون هيچ شكي ، يقين
داشتم كه اگر من و هر آنچه
روي زمين است ، همه با هم تلاش
مي كرديم كه بر علي غالب شويم
، كاري پيش نمي برديم ، اما
خوشبختانه مطلبي بود كه علي
به خاطر آن بر اين همه مصيبت
، صبر مي كرد ، و من هم آن را

می دانستم ؛ ولی از آن دم نمی
زدم!¹

محل دفن محسن (صلوات الله علیه)

◇ امیر المومنین (صلوات الله علیه)
بعد از شهادت محسن (صلوات الله علیه)
به فضا فرمود :
فواریه بقعر البیت فإنه لاحق
بجدّه (صلى الله عليه و آله)²
او را در انتهای خانه دفن کن
، او به جدش (صلى الله عليه و آله) پیوست.

◇ به خلاصه ی ترجمه کلام حاج
ملا اسماعیل سبزواری توجه
کنید:

ثم جاء فضه بعد ساعه و هي تحمل
لفافه فقال (صلوات الله علیه) لها: ما
معك يا فضه ؟ قالت: يا سيدي
ولدك المحسن الذي أسقط!
قال : واريه في فناء البيت.³
... بعد از ساعتی فضا آمد ،
در حالی که چیزی را درون
پارچه ای پیچیده و در دست
گرفته بود ؛ حضرت فرمود : چه

1 : الهدایه الكبرى 417 ، عوالم 11 : 408 .

2 : الهدایه الكبرى 408 .

3 : جامع النورین 206 .

همراه داري ؟ عرض کرد : آقاي
من ! فرزندان محسن (صلوات الله عليه)
است که شهيد شده ! فرمود : در
آخر (يا آستانه) خانه ، او را
به خاک بسپار .

چگونگی آوردن محسن (صلوات الله عليه) در رجعت

◇ امام صادق (صلوات الله عليه) فرمود
: وقتي حضرت مهدي (عجل الله تعالی فرجه
الشریف) ظهور کند :
... آن گاه حضرت حسين (صلوات الله
عليه) در حالي که آغشته به خورش
است ، بر مي خيزد ؛ پس به سوي
دوازده هزار صديق حرکت مي کند
که همه در راه خدا شهيد شده
اند ، و از خاندان پيامبر (صلي
الله عليه و آله) يا از شيعيان و
دوستان و ياران ايشان اند ، و
همه آغشته به خورشان هستند .
در اين هنگام ، رسول خدا (صلي الله
عليه و آله) او را مي بيند و سخت
مي گريد ؛ اهل آسمان ها و زمين
و هر آنچه بر آن است ، از
گريه حضرت مي گریند . در اين
لحظه ، فاطمه (صلوات الله عليها)

فریادی بر می آورد که زمین و
 زمینیان به لرزه در می آیند .
 امیر المومنین و حسن (صلوات الله
 علیهما) در طرف راست حضرت می
 ایستند ، و فاطمه (صلوات الله علیها)
 در طرف چپ ایشان ؛ حسین (صلوات الله
 علیه) می آید ، پیامبر (صلى الله عليه و
 آله) او را به سینه اش می چسباند
 و می فرماید :
 فدایت شوم حسین جان ! چشمانت
 روشن باد و چشمان من به خاطر
 تو روشن باد ؛ و از طرف راست
 حسین (صلوات الله علیه) حمزه ؛ شیر حق
 در زمین ، و از طرف چپ او
 جعفر بن ابی طالب طیار و در
 جلو روی او ابو عبیده بن حارث
 ؛ فرزند عبد المطلب می آید .
 و محسن (صلوات الله علیه) را در حالی
 که آغشته به خورش است ، خدیجه
 بنت خویلد و فاطمه بنت اسد
 ؛ مادر امیر المومنین (صلوات الله علیه)
 که دو جده ی او هستند ، می
 آورند و نیز ام هانی و جمانه
 ؛ عمه هایش ؛ دختران ابی طالب (علیهم السلام) همراه اسماء بنت عمیس
 خثعمیه ؛ درحالی که همه فریاد
 می کشند و با دستانشان گونه
 های خود را می خراشند و از

شدت اندوه ، موهایشان پریشان
 می شود و ملائک با بالهایشان
 آن ها را می پوشانند ، آن ها
 را همراهی می کنند .
 این ها همه یک طرف و مادرش
 فاطمه (صلوات الله علیها) هم یک طرف
 ، می گرید و فریاد می زند
 : «این همان روزی است که شما
 وعده داده شدید»¹ و جبرئیل
 فریاد بر می آورد و می گوید
 : «مظلوم است ، پس یاری اش
 فرما» - یعنی محسن را - و
 محسن (صلوات الله علیه) می گوید : من
 مظلوم هستم ، یاری ام فرما

فاطمه (صلوات الله علیها) در رجعت خون
خواه محسن (صلوات الله علیه) است

1 : سوره انبیاء : 103

در حدیث مفضل وقتی امام صادق (صلوات الله علیه) کیفیت ورود محسن (صلوات الله علیه) را به رجعت توضیح می دهد؛ احوال فاطمه (صلوات الله علیها) را در مظلومیت محسن نیز چنین بیان می فرماید:

◊ مادرش فاطمه (صلوات الله علیها) در حالی که می گرید، فریاد می زند:

(هذا يومكم الذي كنتم توعدون)
(این همان روزی است که به شما وعده داده شده).

در همان حدیث پس از بیان برخی از احوال محسن (صلوات الله علیه) آمده که مفضل گفت:

يا مولاي ثم ماذا ؟ فقال الصادق (صلوات الله علیه): تقوم فاطمه (صلوات الله علیها) بنت رسول الله (صلي الله عليه وآله) فتقول : اللهم انجز وعدك و موعدك لي فيمن ظلمني و غصبني و ضربتي و جزعني بكل اولادي¹

1: الهدايه الكبرى 418 ، بحار 53 : 23 - 24

مولاي من !بعد از آن چه مي شود ؟ امام صادق (صلوات الله عليه) فرمود :فاطمه (صلوات الله عليها) دختر رسول خدا (صلي الله عليه و آله) بلند مي شود و مي گويد :پروردگارا! جاري فرما وعده و موعده خود را براي افرادي که به من ظلم کردند و حقم را غصب کردند و مرا زدند و نسبت به تمام فرزندانم بي صبر و غمگين ساختند .

محسن (صلوات الله عليه) از خداوند متعال ياري مي خواهد

◊ در حديث قبل گذشت که حضرت محسن (صلوات الله عليه) مي گويد :
من مظلوم هستم مرا ياري فرما .
درهمين راستا پيامبر در روايتي مي فرمايد :

يجيء المقتول ظلما يوم القيامة
وأوداجه تشخب دما اللون لون الدم
والريح ريح المسك ، معلقا بقاتله
يقول: يا رب! سل هذا فيم قتلني!¹

شخصي که به ظلم کشته شده در قيامت مي آيد و حال آنکه از

1 : تفسير مجمع البيان 10 : 274 .

رگ هایش خون می چکد رنگ، رنگ
خون است و بوی آن بوی مشک
؛ قاتل را می گیرد و می گوید
: «خدا یا ! از او بپرس برای چه
مرا کشته است !»

در این جا می بینیم که محسن
(صلوات الله علیه) به پیشگاه خداوند
روی می نماید و از او استغاثه
می کند و یاری می طلبد - این
در حالی است که او مظلومانه
به شهادت رسیده است - تا آنجا
که در روایت آمده است که او
مصدق فرمایش حق تعالی است که
فرمود :

«و اذا الموءده سئلت بأي ذنب قتلت»
(و آنگاه که از جنین سوال
گردد * به چه جرمی کشته شده
است).

محسن (صلوات الله علیه) گوید :

إني مظلوم فانتصر.

به راستی من مظلوم هستم ؛ پس
یاری ام فرما . و همراه
استغاثه ی حضرت محسن ،
استغاثه ی انبیا و اولیا و
ملائک هم بلند شده و همه از
خداوند متعال می خواهند که او
را یاری فرماید و عذاب قاتلان

او و آنهایی را که به قتل آن
مظلوم راضی شدند خواستارند!

لعن قاتلان محسن (صلوات الله علیه) ، **توسط**
پیامبر (صلي الله عليه و آله)

◇ شیخ صدوق از ابن عباس نقل
می کند :

روزي پیغمبر (صلي الله عليه و آله) نشسته
بود که حسن (صلوات الله علیه) آمد وقتي
که او را دید گریست و فرمود
: دلبندم نزد من بیا ، نزدیکم
بیا .. آن گاه حسین (صلوات الله علیه)
آمد .. و بعد فاطمه (صلوات الله
علیها) آمد .. و در آخر ، امیر
المومنین (صلوات الله علیه) آمد .
اصحاب از سبب این رفتار
پرسیدند .. حضرت چنین جواب
فرمود :

اما دخترم فاطمه ، او که
بانوي تمام زنان جهانیان است
، از اولین و آخرین ... من هر
بار که او را می بینم ، ظلم
هایی را که بعد از من ، بر سر
او می آورند ، در خاطر می
گذرانم ؛ گویی اکنون می بینم
که غربت و تنهایی را به خانه
اش وارد ساختند . حریم حرمتش

را هتك کردند ؛ و حقش را به زور گرفتند و از ارث محرومش نمودند ؛ پهلویش را شکستند و جنینش را کشتند.

او فریاد می زند : یا محمداه !
... ولی هیچ کس جوابش را نمی دهد ، کمک می خواهد ، ولی هیچ کس کمکش نمی کند ... (تا جایی که می فرماید) : او اولین فرد از اهل بیت من است که به من می پیوندد . پس در حالی که محزون و غم دیده و شهیده است ، بر من وارد می شود.

من در آن حال می گویم : پروردگارا ! لعن فرما و از رحمت خود دور کن و عقاب فرما ، هر کسی را که حقش را غصب کرد و ذلیل فرما هر که او را ذلیل کرد و آتش ابدی جهنم را نصیب هر کسی کن که به پهلوی مبارکش صدمه زد و بچه اش را کشت ؛ پس در این حال ، ملائکه می گویند : آمین¹.

◇ شیخ صدوق از جعفر بن محمد روایت کرده و آن حضرت از پدرش

1 : امالی صدوق 99 - 101 ، فرائد السمطين 2
: 34 .

و آن امام از جدش (صلوات الله عليهم)
حدیث فرمود :

روزي ، رسول خدا (صلي الله عليه و آله)
با حضرت علي و فاطمه و حسن
و حسين (صلوات الله عليهم) نشسته بودند
که فرمود : قسم به آن که به حق
، مرا بشارت دهنده مبعوث
فرمود ، به روي زمين ، خلقي
محبوتر و با کرامت تر از ما
نزد حق تعالي نيست اي
فاطمه ! نامي از نام هاي خودش
را براي تو برگزيد ؛ پس او
فاطر است و تو فاطمه .

آن گاه عرضه داشت : پروردگارا
! به راستي گواه ميگيرم تو را
که : من در صلح با هر که با
آن ها در صلح باشد و در جنگ
، با هر که با آن ها در جنگ
باشد؛¹ و دوست دارم ، هر که
را آن ها را دوست دارد ، و
کينه دارم نسبت به کسي که به
آن ها بغض و کينه داشته باشد
، و دشمنم با هر که با آن ها
دشمني ورزد ، و دوستم با هر
که دوستشان باشد ؛ چرا که آنها

1 : کتاب سليم بن قيس 568 ، کشف الغمه 1 :
409 ، کمال الدين 1 : 264 .

از من هستند و من از آن هایم¹.

احوال قاتلین محسن (صلوات الله علیه) در قیامت

◇ امام صادق (صلوات الله علیه) - در روایتی که جعفر بن محمد قولویه قمی نقل کرده است - می فرماید :

وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به معراج سیر داده شد، به ایشان گفته شد: خداوند (عز و جل) تو را در سه چیز امتحان می کند تا ببیند صبر تو چگونه است. عرض کرد: خدایا! درباره امر تو تسلیمم

امام سومی : قتلی است که بعد از تو به اهل بیتت می رسد ! اما آنچه از امتت به برادرت می رسد : بد زبانی است و تضعیف و موقعیت و سرزنش و محرومیت و

1 : بحار 26 : 343 و 37 : 47 و 43 : 24 ،
امالی صدوق 486 ، بشاره المصطفی 177 .

ستیز و مخالفت و ستم به او و
آخرش هم او را به شهادت می
رسانند . عرض کرد : پروردگارا
! تسلیم و توفیق صبر بر آن
را از تو خواهانم .
اما دخترت : به او ظلم می شود
و از حقش محروم می گردد . و
حقش را که تو برای او قرار
داده بودی ، غاصبانه چنگ می
زنند . و او را در حالی که
باردار است ، می زنند ؛ و بدون
اجازه داخل حریم و منزلش می
شوند . حرمتی برای او قایل
نمی شوند و خوار و تحقیرش می
کنند ، با این همه ظلم ، هیچ
کس کمکش نمی کند و در آخر هم
بچه اش بر اثر آن ضربات سقط
می شود . و خودش هم از شدت آن
ضربات ، شهید می گردد .
عرض کرد : ما از جانب حق آمدیم
و سویی او هم باز می گردیم ،
پروردگارا ! قبول کردم و
تسلیم امر توام ، و از خودت
هم توفیق و صبر برای تحمل این
مصیبتها را می خواهم ... اما
دخترت : من او را در عرش خود
می ایستانم ؛ به او گفته می
شود : خداوند در میان خلقش

طبق خواست تو حکم می کند ، هر
که به تو و پسترت ظلم کرده ،
آن گونه که خودت دوست داری ،
درباره ی آن حکم فرما ، من
حکم تو را درباره ی آنها جاری
می کنم . و وقتی قیامت بر پا
می شود ، هر که به او ظلم
کرده بر خیزد ، و امر می کنم
تا او را به آتش دوزخ ببرند ،
خداوند می فرماید: ظالم آن جا
می گوید : چه حسرت زیادی دارم
به خاطر کوتاهی که نسبت به
جنب الله - امیر المومنین (صلوات الله
علیه) - کردم ؛ آرزو می کند
دوباره به دنیا برگردد ، و
ظالم در آن روز سر انگشتان
خود را با دندان هایش می گزد
و می گوید : ای کاش ، راهی را
همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله)
انتخاب می کردم . وای بر من ،
ای کاش فلانی را دوست نمی
گرفتم !

نیز تا زمانی که پیش ما آید ،
می گوید : ای کاش بین من و تو
فاصله ی بین مشرق و مغرب بود
. پس بد هم نشینی بود ، به
هیچ عنوان امروز شما را نفعی
نخواهد بخشید چرا که ظلم

کردید به راستی که در عذاب با
 هم شريك هستيد.
 ظالم مي گوید : آیا بين
 بندگان در آنچه اختلاف داشتند
 ، تو خود، حکم مي کنی يا
 ديگري ؟ به آن ها گفته مي شود
 : بدانيد که لعنت خداوند بر
 ظالمان است آناني که راه
 خداوند (عز و جل) را مي بندند و
 مي خواهند آن را منحرف کنند ،
 آن ها به آخرت کافرند . و
 اولين کسي که درباره ي قاتلش
 حکم مي شود ؛ محسن بن علي (صلوات
 الله عليه) است ؛ بعد از قاتل اصلي
 محسن درباره ي قنفذ .
 پس قنفذ و اربابش را مي آورند
 ، و آن دو را با شلاق هايي
 آتشين مي زنند ، اگر يك شلاق
 از آنها بر دريا ها بخورد به
 يقين از مشرق تا مغرب آن به
 جوش مي آيد ، و اگر بر کوه
 هاي دنيا فرود آيد ذوب مي
 شوند و به خاکستر تبديل مي
 گردند ؛ پس با آن شلاقها آن دو
 را مي زنند . آن گاه علي (صلوات
 الله عليه) در پيشگاه خداوند براي
 مخاصمه با چهارمي حاضر مي شود
 ؛ آن سه تا را در چاهي داخل مي

کنند و در چاه را می گذارند و دیگر کسی آن ها را نمی بیند و آن ها هم کسی را نمی بینند طبق فرمایش حق تعالی ، کسانی که در ولایت آن هاینند ، می گویند : افرادی را که گمراهمان کردند ، از جن و انس به ما نشان بده و آن ها را زیر قدم هایمان قرار ده که پست تر از آن ها کسی نیست . خداوند می فرماید : (امروز شما را هیچ نفعی نخواهد بخشید ؛ چرا که ظلم کردید . به راستی که شما در عذاب با هم شریک هستید) پس در آن هنگام داد و فریاد سر می دهند و تحت مراقبت مأموران ، خود را به زحمت به حوض - کوثر - می رسانند ، به امیر المومنین (صلوات الله علیه) عرضه می دارند : ما را عفو فرما ، و از آب حوض کوثر به ما هم بنوشان و از این عذاب رهایمان ساز . به آن ها گفته می شود : وقتی دیدند او وسیله ی نزدیکی به خداوند است ؛ چهره ی کافران سیاه گشت . در آن جا به آن ها می گویند : این همان کسی است

که شما مقام او را ادعا می کردید - یعنی این که شما امیر المومنین هستید - پس تشنه سوي آتش برگردید و بدانید که جز حمیم و غسلین چیز دیگری نمی نوشید و شفاعت شافعان هیچ فایده ای برای شما ندارد.¹

پس آن دو را با شلاق های آتشین می زنند ، اگر یکی از آن شلاقها بر دریا ها بخورد ، به یقین از مشرق تا مغرب آن به جوش خواهد آمد ، و اگر برکوه های دنیا فرود آید ، ذوب و خاکستر شوند ؛ پس با آن شلاق ، آن دو را خواهند زد .

1 : کامل الزیارات 332 ، بحار 28 : 61 / ح
24 ، عوالم 11 : 398 .